

من عرف نفسه فقد عرف ربه

الحمد لله الذي هدانا لهذا نعم الفخر



أزادنا من عارف أسرار الله كاشف ألوارج بزيه لا نا محمد عظيم الله سر الربا

مطلع من حلية الطباعة

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد التَّعَوُّذِ وَالتَّسْمِيَةِ وَالتَّحْمِيدِ وَالتَّحِيَّةِ فائده چندست در خصائص طریقه
 نقشبندیه مجددیه شمسیه منظره که حسب التماس نور دیده کرامت الله که نسبت اخوت
 و قبول غریزندی المرقیت با فقیر دار و حجر میگرد و بدان ای نور دیده به طور طریقه شمسیه
 منظره که اظهر من الشمس و نور علی نور است یَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَهُوَ
 اَطْوَارِ مَشَائِخِ عَالَمِ است که بنامی آن بر اتباع سنت سننه و استقامت بر احکام شریعت
 بنویست و متبع آثار صحابه و تابعین و پیروی اعمال سلف صالحین است و اجتناب
 از ارتکاب بدعت و احتراز از معصیت غفلت و غلبت است و ملاک عمل ایشان
 بعزیمت است نه برخصت ازینجا است که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند چون در راه
 مامور بودیم بعزیمت ذکر علانیه را عمل نکردیم و نهایت ایشان خل در بدایت و
 طریقه ایشان اقرب طرق الی الله است و موصول با وسعانه تعالی و نسبت ایشان غنی
 به نسبتهاست چنانچه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند ای برادر سر حلقه
 این طریقه سینه حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه که تحقیق فضل جمع نبی آدم

بعد از انبیا علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و همین اعتبار در عبارات اکابر این طریقه واقع شده
 که این نسبت مافوق همه نسبتهاست و نسبت ایشان عبارت از حضور و آگاهی
 خاص است که فوق سایر آگاهیهاست و درین طریقه اندراج نهایت در بدایت
 حضرت نقشبند ^{رحم} فرموده که ما نهایت را در بدایت درج می کنیم و این طریق اقرب
 طرق الی الله است و البته موصل است و نیز حضرت خواجہ ^{رحم} فرموده اند که طریق ما اقرب
 طرق است و فرموده اند که از حق سبحانه تعالی طریق خوشترم که البته موصل باشد این
 خواست ایشان با حاجت مقرون گشته چنانکه در ریشات از حضرت خواجہ احراز
 نقل کرده است چرا اقرب نباشد و موصل نبود که انتها در ابتدای آن درج یافته است
 نهایت پیدا و لقی باشد که درین طریق داخل شود و استقامت نور زو و بی نصیب رود
 آری اگر طالبی بدست ناقصی افتد گناه طریق چیست و تفصیل طالب کدام زیرا که فی ^{حقیقت}
 راه طریق موصل است نه نفس این طریق و از خصائص این طریقه است که جذب
 ایشان مقدم است بر سلوک که معمول قرن اول است اما تا سالک بهر دو راه قطع مسافت
 علمی که عبارت از خرق حجب ظلماتی و نورانی که متوافق حدیث در میان حق و خلق و ^{مقام}
 از حیض امکان با وج و جوب نکت یعنی راه سلوک در راه جذب بهتر است که محال تکمیل ^{نشد}
 سلوک رفتن و جذب کشیدن است سلوک عمل سالک جذب عمل شیخ است ازین راه
 میگویند که کثرتی مریدان می کشیم و بردوش می بردیم و به مقصد می رسانیم و کار سنین
 بساعات انصراف می نماییم حضرت ایشان منظر عالم میفرمودند یار انیکه در حلقه ما
 می آیند اکثر اینها که از ما سبق باطن می گیرند و کتاب بر طاق می نهند و اصلا اگر
 آن نمی کنند اما طایفه مقامات که می کنند و بمطلب میرسند از برکت همین جذب است
 که در طریقه ما معمول است و حاصل از سلوک تصفیه قالب و از جذب تنویر قلب ^{نظا}
 و گیر میسر میگردد و شروع از ذکر لسانی که لسان از اجزای قالب است طریق سلوک

و شروع از القای ذکر قلبی و لطائف دیگر که از عالم امر اند طریق مجرب است از اینجاست
 که شروع این طریقه از عالم امر است نه از عالم خلق و راه ایشان راه جذبه است نه سلوکی
 و سیر ایشان مراد نیست نه مریدی و ذکر این طائفه مخفی است نه جلی و نسبت این جماعه
 جتبی است و انعکاسی زیرا که این نسبت صدیقی است یعنی صدیق از پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم هر چه گرفته اند راه محبت و بکثرت محبت گرفته اند و قدوة الابرار حضرت
 خواجه علی بن ابی طالب است سره منقول است که میفرمودند مسجدیکه حضرت خاتم الانبیا
 صلی الله علیه و آله و سلم در آن نماز میکردند چندین در داشت آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم در مرض موت فرمودند تا اکثران فرجبار بایستند و آن در که برخاسته
 صدیق اکبر بود رضی الله تعالی عنه باز گذاشتند پس فرمودند اَلَيْسَ كُلُّكُمْ فَجَّارٌ
 اَلَا قَدْ جَبَّ اَبْنَى بَكْرٍ اَمْرٌ وَ زَبْتَهُ شَدَّ بِهٖ شُكَا فَمَا اَلَا شُكَا اَبْنَى بَكْرٍ اَرَا بَسْتَحِقُّ وَ زَبْتَهُ
 سخنی دارند و آن آنست که حضرت صدیق راضی الله تعالی عنه کمال نسبت جی
 به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثابت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اشارت
 باین معنی کردند که همه نسبتها و طریقها در جنب نسبت جی مسدودست و آنچه موصول مقصود
 است جز این نسبت جی نیست و رابطه عبارت از این نسبت جی است بصاحب ولایتی
 که اعتقاد واسطگی را لایق باشد و طریقه خواجگان قدس السداد و احکم که بحضرت
 صدیق اکبر منسوب است از حیثیت این نسبت جی و طریقه این عزیزان بحقیقت
 گام داشت این نسبت حقیقی است **نقطه** همین دریچه سوی یوسف بازن
 و شکافش فرجه آغاز کن عشقبازی آن ریچه کز کن کز جمال دست دیده روشن
 نقل است و قتی که خواجه نقشبند پاک نفس قدس الله سره الا قدس بسفر مبارک
 می رفتند یکی از بزرگ زادگان خراسان را تعلیم ذکر کرده بودند در وقت مراجعت
 ایشان گفتند که فلان کس تکرار سبق ذکر تعلیم گرفته بود کم مشغول بود میفرمودند

باک نیست از وی بپرسیدند که آیا هیچ خواب دیدی گفت آری فرمودند که همین
 بس نیست ازین سخن معلوم میشود که هرگز اندک واسطه باین عزیزان می باشد
 اسیر است که آنرا الامر ملحق با ایشان گردد و آن سبب نجات و رفع درجات ایشان
 و منتهای کالایشان بصحبت است نه بجله خلوت تپش و دردم نظر بر قدم خلوت
 در انجمن سفر و وطن کارشان است چنانچه حضرت خواجه بزرگ قدس العالی
 میفرمودند طریقها بصحبت است و در خلوت شهرت و در شهرت آفت و خیریت در
 جمیعت است و جمیعت بشرط نفی بودن در یکدیگر انچه آن بزرگ
 فرموده است که تعالٰی تَوْحِیْدٌ سَمْعُهُ اَشَارَتُ بَآنٍ است و اگر جمعی از طالبان
 این راه بایکدیگر صحبت دارند در آن خیر و برکت بسیار است امید که ملازم است
 بر این منتهی بایمان حقیقی گردد و نقل است که حضرت خواجه احرار قدس العالی
 بزیارت حضرت خواجه علاءالدین عطار که خلیفه حضرت خواجه بزرگ از بایان
 رسیدند فرمودند که شش روز است که می آئی و با صحبت میداری مقصود چیست
 اگر آمدی که نشانی و کرامت بینی انچه می طلبی اینجا باقی نیست و اگر از صحبت ماضی
 میشوی و تفاوتی در خود می یابی بر ما مبارکی باز فرمودند مبارکت با و بعد از آن این
 رباعی که بحضرت عزیزان علیه السّلام منسوب است خواندند رباعی —————
 با هر که نشسته و نشد جمع است و تو نه میزد رحمت اگلب و اوصییت و می اگر نبر از یک
 هرگز ننگند روح عزیزان بکلت و تیر از ایشان منقول است که میفرمودند که چون در صحبت
 ارباب جمیعت نشست شود و دل بحق بجامع گردد و آرام گیرد و احتیاج بذكر گرفتن
 نیست زیرا که غرضی از ذکر حصول این نسبت است ذکر از برای آنست که بهیستی که در
 دل مضرت ظاهر گردد و نظر تا بهاء و هوا شایسته یکنی یا بحر و اعدای بی کس
 بنده حرفی نیاید از تو کار هر گز نازد بهت نیز و غبار با پیشگین را و آرا کن

بند شوی با او باشا کن | آید از آن فرموده اند که این آیات اشارت بآن سبب است
 که در صحبت حاصل میشود و آنچه نتیجه صحبت است نه بتوسط ما و دوست نظم
 کارنا و آن کوته اندیش است | یا و کرد کسی که در پیش است | با عاشقان شبنم عشق را
 با هر که نیست عاشق یک چشم بود | و حضرت مجتهد رضی الله تعالی عنه در مکتوب هفتاد و یکم
 از مکتوبات جلد ثالث نوشته اند که حضرت خواجه احرار قدس سره فرمودند که جمعی
 از درویشان بودیم که سخن از ساعت مجموعه که در جمعه و دیعت نهاده اند و بیان
 که اگر میسر شود در آن ساعت از حق سبحانه چه باید طلبید هر کسی چیزی گفته چون
 نوبت من رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن سعادت است
 است آنتی و منها معمول ایشان بسخن عبدالحق غجدوانی است قدس الله
 سره العزیز در شیخی بند و دریاری کشای و در خلوت بند و صحبت کشای
 حرقه آموزی طریقیش فعلی | علم آموزی طریقیش قبولی است | فقر خواهی آن صحبت قائم
 فی ربانیت کار می آید نیست | ازینجا است که حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه با وجود
 کمال شیخی و کثرت یاران گاهی در دینة العمر یاران حلقه را میبرد و خود را بلفظ پیر تقییر نفرمودند
 بلکه مرید را بیار و خود را بر پیش یا و نیمه دند و نیز معمول این طریقه بوصیت حضرت خواجه
 عبدالحق غجدوانی است رضی الله تعالی عنه که نسبت حضرت خواجه بزرگ نور و اتمه
 فرمودند و مبالغه نمودند که در همه احوال قدم بر جاده امر و نهی و غنیمت و سبب بجا آید
 و از رخصتها و بدعتها دور باشی و انما احادیث مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را پیشوا
 خود سازی متفحص محس اخبار و آثار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه کرام
 رضی الله تعالی عنهم باشی ازین راه میگویند که نسبت ایشان نسبت محمدیه است او را
 ایشان او را محمدیه و از کار ایشان از کار محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم و روش پاک
 ایشان روش صحابه کرام و اعمال ایشان اعمال صحابه کرام و احوال ایشان مثل

احوال ایشان رضی الله تعالی عنهم ازینجا است که درین طریق از ترک اونی سنت از کمال
 اندک بدعت نسبت ایشان متغیر و مستور میگردد که لا احوال مَوَارِثُ الْاَهْلِ است
 نقل است که از حضرت سید رحمة الله علیه ترک اونی سنت بطور سرسیده بود یعنی
 اول پای راست که خلاف سنت است در میت الحلا گذاشته بودند تا مدت ستر و نسبت
 ایشان در پرده حجاب محبوب و مستور گشته بهزار تضرع و زاری بروز چهارم پرده حجاب
 از روی نسبت برداشته شد ازینجا قدر نسبت خواجه بابا بدو نیست که چه قدر اصالت
 دارد که از ترک اونی سنت نسبت این عزیزان مستور و محبوب می گردد پس ای ابا
 بی ستر پایی که مدعی این طریق ائمه باشد و اثری از اقتضای سنت نبویه علیه الصلوة
 والسلام در وی نباشد در ظاهر و باطن هیچ چیز بهتر از عشق و غم عشق نیست پیش
 مَا كُنَّا حَبِيبَ اللَّهِ فِي حُبِّ اللَّهِ و نیز از جناب حضرت ایشان سطر عالم رضی الله
 تعالی عنه سمع دارم که میفرمودند طعامی که از خانه اغنیا و امرای آید اگر گاهی از آن تناول
 می آید نسبت ما متغیر می گردد تا فضلات آن با کلبه دفع نمیشود نسبت بحال نمیگردد
 گاهی این امت را دو روز و گاهی سه روز و گاهی چهار روز می کشد پس ناچار نسبت این طریق
 دور از بدعت و محفوظ از معصیت است نه رنگ تشبیه دارد نه بومی تعطیل و تیز ازین
 راه میگویند که مدار طریق ایشان استقامت است که فوق کرامت است کشف را
 درین راه باریست و کرامت را اعتبار به و عجز و سماع قدری نیارد و عرض چنان
 منزلی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی باین
 برگزیدگان بر جمعیت و رسوم نه در جنب جنیت باطنی ایشان از بوق و حوسبید
 متعارف را اعتباری و نه در پیش قباع کتاب و سنت آثار و احوال عمری را قدر
 مقداری چنانکه حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در کتب و ابیات میفرمایند که اگر وقت
 ذکر گفتن صورت پیرنی تکلف ظاهر نشود آرد ای بابا بدو و در طلب این امر

ذکر باید گفت میدانی که پیر نیست پیر کنس است که از طریق وصول بحجاب قدس خداوند
 جلشانه استفاده نمائی و مدد با و احاطه دین طریق یابی محرز و کلامه و دامنش و شجره که عرف شده است
 از حقیقت پیر نمی مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جامه تبرک شمع کمال
 سحر بدست آری و با اعتقاد و اخلاص با وزندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتائج در صورت
 نیز قولیست و بدانکه مناسبات و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را
 در خواب با دوشاه یا قطب وقت یافت فی الحقیقت نه چنین است بیرون واقع اگر با دوشاه
 شود یا قطب گردد و مسلم است پس از احوال مواجید هر چه در بیماری و افاقت ظاهر شود
 گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و نیز میفرمایند که مقصود از سلوک طریقه صوفیه نه آنست که
 صورت و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معانی کنند این خود داخل الوهوت است
 صورت و انوار حشری چه نقصان دارد که کسی بنهار گذاشته بر ریاضات و مجاهدات تمنای ظهور
 و انوار غیبی نماید چاین صورت و آن صورت و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند بقل و علما
 و آیات داله بر وجود یعنی دلالت کننده او تقالی و در میان طرق صوفیه اختیار
 کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و النسب است چاین بزرگواران التزام متابعت سنت
 نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال در پیش
 هیچ ندارند فرستند و اگر با وجود احوال و متابعت فتور دهند آن احوال نمی پستند
 از اینجا است که سماع و برقص استجو نیز نکرده اند و احوالی که بران مترتب شود اعتباری ننموند
 بلکه ذکر جهر را بدو نسبت منع آن فرموده اند و ثمراتی که بدان مترتب شود المقات بآن
 نموده روزی مجلس طعام در ملازمت حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره
 ستره حاضر بودند شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجه با بود ورافتتاح طعام در حضور
 ایشان بسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلوغ فرمودند و فرمودند که
 او را منع کنی که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه

علمای نجار را جمع کرده بجا افتاد حضرت امیر کلام ایشان را از ذکر جبر منع
فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جبر بدعت است مکنید ایشان در جواب فرمودند
که نکنیم اما بر این طریق هرگاه در منع ذکر جبر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و جود و توحید
چه گوید احوال و مواجید که از اسباب ناهشود و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استدراج است
اهل استدراج را نیز احوال اذواق و دست میدهند و کشف توحید و مکارشده و معانی که در
مراپایه و صور عالم بطوری آید چکامی جو گنیه یوزان و برابره دهند و نمونی شرک است
صدق موافق علوم شریعه است با اجتناب از امور شرعیه و شعبة انتهی و نیز میفرمایند که اگر این
علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعی ساخته اند و اذواق متعارف را خادم علوم و معنی
داشتند بخواه نفیس شرعی را در رنگ لطفان بجور و مویز و جود و حال عوض نمی کنند و نیز
صوفیه و مفسر و مفتون میگرداند احوالی که از ارتکاب مخطورات و خلاف سنت است منتهی حال
شود قبول ندارند و نخواهند از اینجا است که سماع و رقص و تخیل نمی نمایند و دیگر جبر اقبال
نمی فرمایند حال ایشان بردوام است و وقت ایشان بر استمرار آن تجلی ذاتی که در
را کالبرق است ایشان را و ایستاده می شود که غیبت از قفای آن باشد نزد این بگور
از غیر اعتبار ساقط است بلکه کارخانه ایشان از حضور و تجلی برتر است چنانچه اشارتی با
رفته حضرت خواجۀ احراق قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیم قدس است
اسرار هم بر ترقی و رفاهی نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است و درین طریق پیری
و مرید بعلیم و معلم و پیر است نه بکلاه نه بشجره که در اکثر طرف مشایخ رسم شده است حتی که
متاخران ایشان پیری و مریدی تخصص بر کلاه و شجره ساخته اند از اینجا است که تقدیر
تجو نیز نمی نمایند و معلم طریقت را مرشد نمی نامند و پیر نمی دانند و رعایت آداب پیران
او بجای نمی آرند این از کمال جهالت و نارسائی ایشان است نمیدانند که مشایخ ایشان
پیر تعلیم و صحبت را نیز برگرفته اند و تقدیر تجو نیز فرموده بلکه در حین حیات پیر اول اگر

اینست که
مجلسی که در
مجلسی که در
مجلسی که در
مجلسی که در

طالبی شد خود را در جای دیگر بنیذنی انکار پیروان جائز است که پیر ثانی اختیار کند حضرت
 خواجه نقشبند قدس سره در تجوین این معنی از علمای بخارا فتوی درست کرده بودند آری اگر
 از پیری خرقة ارادت گرفته باشد از دیگر خرقة ارادت بگیرد اگر خرقة دیگر بگیرد و تبرک گیرد از پیر دیگر اصل آن
 رواست که خرقة ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقه از دیگری و صحبت با ثالث دارد اگر این
 هر سه دولت از یکی پیسر گردد نعمتی است عظیم و جائز که تعلیم و صحبت از مشایخ متعدد و استغفار
 نماید باید دانست که پیوسته است که مرید راجع را به نهائی فرماید این معنی در تعلیم طریقت بیشتر
 ملحوظ و واضح ترست پیر تعلیم هم استاد شریعت است و هم راهنمای طریقت بخلاف پیر
 خرقة پس عایت آداب پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و بهم پیری واقع باشد و درین طریق
 ریاضات و مجاهدات بانفس آماره بابتان احکام شرعی است و التزام سنت پسند علی صاحبها
 الصلوة والسلام التوحید زیرا که مقصود از ارسال اصل انزال کتب رفع هواهای نفس
 آماره است که عبادات مولای خود جل سلطان منتصب است پس رفع هواهای نفس
 مربوط بابتان احکام شرعی گشت هر قدر که شریعت را نسخ تر باشد از هواهای نفس بعید
 تر بود پس هیچ چیز بر نفس آماره شاق تر از امتثال و امر و نواهی شریعت نبود و چرا
 او جز تقلید صاحب شریعت متصور نباشد ریاضات و مجاهدات که بجاوری تقلید سنت
 اختیار کنند معتبر نیست که جوگیه و برابری دهند و فلاسف یونان در این امر شرکت دارند
 و این ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی افزاید و بغیر خسارت راه نمی نماید و نیز
 تسلیم طالب مربوط به صرف شیخ متقی است بی تصرف او کار نمی کشاید چه اندراج
 نهایت در پدایت اثر توجیه شریعه اوست و حصول معنی پیچونی و پیچیدگی نتیجه کمال نه
 او کیفیت پیچودی که آنرا راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار مرید نیست
 و توحی که معرازش منتهی است وجود دارد و در حوصله طالب نه شعور
 نقشبند یحیی قافله سالاراند که برند از ره پنهان بحر مافیه را انتی و تیر هدر یعنی

مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی در ذکر حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ در نجات آورده اند
 کہ کسی از ایشان سوال کرد کہ در روشی شما امور و ثبوت است یا کمیت و ثبوت ایشان گفتند حکم
 جزیئہ من جذبات الحق تو از بی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتی باز از ایشان پرسیدند
 کہ در طریقہ شما ذکر جہر و خلوت و سماع می باشد فرمودند نمی باشد پس گفتند بنای طریقہ
 شما بر حسیست فرمودند خلوت در انجمن بطاہر با خلق و باطن با حق سبحانہ تعالی
 از درون شو آشنا و بیرون بیکانہ روش همچنین زیبا روش کم می بود اندر حسان
 انچه حق سبحانہ تعالی می فرماید **رِجَالٌ لَا تُلَهِیْهُمُ حِجَابَةٌ وَاُولَئِکَ یُطِیْعُونَ فِرَکَیْلَ اللّٰہِ**
 اشارت باین مقام است گویند کہ حضرت خواجہ را هرگز غلام و کنیزک نمی بوده است
 ایشان را ازین معنی سوال کردند فرمودند کہ بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی از
 ایشان پرسید کہ سلسلہ حضرت شما بکجا میرسد فرمودند کہ از سلسلہ کسی بجائے
 نمی رسد و از ایشان طلب کرد است کردند فرمودند کہ راست ما ظاہر است با وجود چندین
 بار گناہ بر روی زمین می توانم رفت و میفرمودند کہ از شیخ ابو سعید ابوالخیر قدس سرہ
 پرسیدند کہ در پیش جنازہ شما کدام آیه خوانیم فرمودند کہ آیت خواندن کاری بزرگ
 این بیت بخوانند **بیت** چیست ازین خوبتر در بہ فراق کارید دوست رسد نزد دوست
 یار بنزدیک یارید پس حضرت ایشان فرمودند کہ در پیش جنازہ ما این بیت بخوانند **بیت**
 مفلسانیم آمدہ در کوی تو + سائے سدا نہ جمال وی تو + مہر فرمودند نفی وجود
 در طریقہ ما اقرب طرق است و لیکن خیر تبرک اختیار و دید تصور اعمال حاصل نمیشود
 و می فرمودند تعلق با سوامی رزندہ این راہ را حجاب بزرگ است **بیت** تعلق حجاب
 است **بیت** حجاب صلی + چو پیوند با بکسلی و صہلی + میفرمودند طریقہ ما صحبت است
 چنانکہ اشارت بان گذشت و نیز میفرمودند کہ طریقہ ما عرۃ الوثقی است چنگ ذیل
 متابعت محمد مصطفی صلی علیہ وسلم نروست و افتد با آثار صحابہ کرام رضی اللہ تعالی عنہم

کردن درین طریق باندک عمل فتوح بسیارست اما رعایت متابعت سنت کارنجی گ
 است هرگاه از طریق دیگر و اند خط درین وارد و نیز میفرمودند طالب راضی باید در
 زیانیکه با دوستی از دوستان خدا صحبت می وارد واقف حال خود باشد و زیان صحبت
 گذشته را موازنه کند اگر تفاوت یابد بحکم **اَلَا نَاقِلُكُمْ صَحَابَةُ الْعَزِيزِ** را
 غنیمت دانند و نیز میفرمودند که **لَا اَلَهَ اِلَّا نَفِیْ مَعْبُودٌ وَطَبِيعَتُ سِتِّ اَلَا اَللّٰهُ ثَبَاتٌ مَّعْبُودٌ**
بَحْثُ سِتِّ جَلَّ جَلَالُهُ مُحَمَّدٌ سَوَّلَ لَدُوْرٍ اَوْ مَقَامٌ فَاَنْ يَّجُوْنِیْ در آوردن سِتِّ مقصود
 از ذکر آنست که بحقیقت کلمه توحید برسد و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه یا سُبْحَ
 بکلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست و نیز میفرمودند بسبب توحید می توان رسید
 به مرتبه حضرت رسیدن دشوارست مولانا یعقوب چرخي رفته در رساله دانشیه از حضرت
 خواجه بزرگ نقل میکند که گفتند حضرت صوفی و ذوقی که در ذکر بلند و سماع حاصل می شود
 دوام ندارد و مداومت بوقوف قلبی بخیر می کشد و بجز به کار تمام میشود و مصرع گرسه
 مجوی الا از آتش درونی به و نیز از سخنان حضرت خواجه هست قدس سره که واقعه
 علامت قبول طاعت هست و بسبب دیگر از واقعه حاصل نیست **هـ** چو غلام آفتاب
 همه ز آفتاب گویم **هـ** نه شبم نه شب پیرتم که حدیث خواب گویم **هـ** و منها النبی و ربه
 چون از نور فراموش است و نور عقل و نور بصیرت این مقدمات را دیدی و دانستی دریا
 دیگر نیز باید دانست که خاطر تو غریب است **لَا مَوْجِدٌ** و خود را که نسبت این طریق به یار
 لطیف و شریف بلکه الطف عاشق و ارفع و بهتر است هر که مناسبت درین طریق
 دارد و در این سخنان معرفت شناسد **هـ** مومی باید که باشد شناس **هـ**
 تا شناسد شاه را در هر لباس **هـ** یعنی غایت بزرگت و لطافت و علو رفعت و نهایت
 نجابت و شرافت و اصالت و صافیت دارد که انعام و اوام از احساس او را که آن
 عاجز و فاجر است بلکه منکر خواجه حضرت محمد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه شمه ازان

در سال همدار و معا و اشاره بان میفرمایند بگوش هوش باید شنید حضرت حق سبحانه و تعالی
اولیاء و اسرار ربی مستور ساخته است که ظاهر ایشان با کمالات باطن ایشان خبر ندارد
فکیف ما عدا ایشان باطن ایشان را نسبتی که بهتر است بیچونی و بیچگونگی حاصل گشته است
نیز بیچون است و باطن ایشان چون از عالم امرست نیز نصیبی از بیچونی دارد و ظاهر که
سرچونست حقیقت آنرا چه در یابد بلکه آنرا در یک است که از نفس حصول نسبت
انکار نماید بغایت انجمل و عدم المناصبه و تواند بود که نفس حصول نسبت را داند مانند
که متعلق آن کیست و بلکه بیاست که نفی متعلق حقیقی او نماید و کل ذلک لعلک تعلم
الکسب و ذلک نوالظواهر و باطن خود مغلوب آن نسبت است و از دید و نش
رفته است چه داند که چه دارد بلکه دارد پس ناچار غیر از عجز از معرفت راه نباشد پس
صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن ذلک الا درک اید ذلک عجز
از نسبت خاصه است که بخیر از او را آن لازم است لآن صاحب کلام ذلک مغلوب
لا یعلمه اذ ذلک و غیره لا یعلم حاله کما امر انتهى و منها نیز باید دانست
که در روشی در طریقه علمیه سه نظریه عبارتست از دو چیز یکی دوام حضور و آگاهی دوم
محبت متشیخ که ظل محبت الهی است جل فرموده و مشروط است بر و چیز یکی دوام محبت دوم
اتباع سنت علی صاحبها الصلوٰه و السلام اما کشف نه دخل طریقه است و نه از لوازم
آن حضرت ایشان منظر عالم میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ کشف را از طریق
برداشتند چنانچه در باغوظات حضرت خواجه باقی بالعد روح البدر وجه مذکور است که
بتوجه بان الی الله کشف هیچ درکار نیست کشف و انواع است کشف دنیوی و آن
اصلا بکار نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت بیان همین شده است و
برای من کافی است و هیچ کشفی برابر آن نیست و نیز حضرت خواجه باقی باشد قدس سره
میفرمایند که اکابر طریقت در طریقه ای خود اختیار ریاضت و مجاهده بر وجهی کرده اند

که مورت کشف و ظهور و قایل گردد و در سلوک مانیز بترتیب شرط کرده اند و قیاس ایشان
در سلوک بطریق کشف است در هر قدمی می باید که آنچه مقرر کرده اند بنیند و دیده شود
و الا علامت نقصان است اما خواجگان ماقدر الله تعالی اسرار بهم اختیار طریقه
خود و بروی کرده اند که مکاشفات و وقایع پیدا نشود و از دو وجه یکی آنکه طالب سلوک
بوجود آن حالات و اواقعات گاهی گرفتار شده بآن آتش میگیرد و از ترقی در مدارج
قرب کما استملک انحرال در عین جمعیت است باز میماند باید که مطلوب مقصود غیر
حق سبحانه نداند و اینها را همه غیر و زاید پندارد از حضرت خواجه بزرگ قدس سره از احوال
و مکاشفات پرسیدند فرمودند که همه در تحت کلمه لافنی کرده ایم دیگر آنکه تجلی که حسن
جاشانه کند شیطان را نیز قوتی داده اند که همان تجلی متجلی شود و تمیز میان تجلیات
رحمانی و شیطانی بغایت دشوار است پس بصورت طریقه اختیار کرده اند که از اینها
هیچ ظاهر نشود و یقین است که اندک مقصود حقیقی جز آن نیست که از یاد همه چیز بیزار
شده بجن سبحانه بنوعی مشغول شود که هر چند حضور و اسکاها را از خود دور کند نتواند
این فائده جلیله از مقامات حضرت خواجه احراز است و دیگر فائده جلیله از ملفوظات
حضرت خواجه باقی باشد قدس سره از گوش دل و سمع قبول بشود ولایت بالفتح قریب
بنده را گویند که جن سبحانه دارد و بالکسر آن معنی را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم
بدان میگردند و این بکونیات تعلیق دارد و خوارق و تصرفات و خلقت نیست شخص
از چاهان پرسید که بر کانی که استسجدان میسازد از کدام قسمت است ازین و قسم فرمود
اثر ولایت بالفتح است بعد ازین سخن نیز فاده بیان فرمودند که هرگاه آئینه طالب
محازی آینه مرشد می شود و هر چه در آن آینه است بقدر مناسبت پرتومی اندازد و در
فرمودند که می تواند که شخص از هر دو جهت خطی افر باشد و شخصی یکی حاصل باشد و آن
دیگر نباشد و شخصی آتی بیشتر باشد و آن دیگر کمتر و مثلاً نقشبندی را رضوان الله تعالی علیهم

ولایت بالفتح ایشان بر ولایت بالکسر همیشه غالب بوده است همدرین فرمودند که اگر
 مقتدای ازین عالم انتقال می کند ولایت بالکسر خود را یکی از مخلصان خود می گذارد
 و ولایت بالفتح را با خود می برد و گاهی بکلمه زلّتی ولایت بالکسر از وی می ستانند بدین
 اسی نور دیده که حق سبحانه و تعالی دیده بصیرت تر از نور توفیق منور گردانده و نسبتاً
 بهمت نور ساند کشف را چنانچه بستی نه داخل در پوشی است و نه از لوازم آن همچنان
 نه داخل ولایت است و نه از شرائط آن زیرا که مقصود حق سبحانه و اینها همه غیر اند
 علی الخصوص در مرتبه اعلی ولایت که عبارت از مراتب قربات است چنانکه حضرت شیخ
 ابوطالب مکی در معنی ولایت فرموده که ولی کسی است که عارف باشد بذات و صفات
 حضرت حق سبحانه و تعالی بقدر طاقت بشری و عرفان آنکه بر طاعت و عبادت خود
 و معنوی ملازم باشد و از معاصی ظاهر و باطن محترز و ظهور کلمات و خوارق عادات شرط
 ولایت نیست بلکه قدرت بآن هم شرط نیست و عصمت شرط ولایت نیست اما
 محفوظ است چنانچه نبی و رسول معصومان صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء ابوبکر و راق
 قدس سره گفت که صاحب استقامت باطن نه صاحب کرامت که نفس تو کرامت خوا
 و خدا استقامت بهم می گفته ولی آن بود که از حال خود فانی شود و بمشاهده حق باقی
 و حضرت ایشان منظر عالم ماضی الله تعالی عنه همدرین معنی در مکتوبی می نویسند بر آن
 تومی آرم که مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس چنانچه
 خود در اقویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و در ضعف را اعتباری نه و اگر مقصود از آثار
 صد و خرّ عادات و مکاشفات است که منظور عوام است پس این مقدمات باجماع
 صوفیه نه شرائط ولایت اند و نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که فضل جمیع کتب
 مرحومه اند کمتر مصدر این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه
 و تابعین اتباع کتاب و سنت است اذواق و مواجید اهل این طریقه نیز مشابه ذوق

همان جماعت است **فَاَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُنْذَرِينَ** و نیز حضرت ایشان در میناب مکتوبی نوشته اند
 بالاستیعاب یراوی باید که صراط مستقیم است برای تو و برای سالکان راه او جل و کمره
 بسم الله الرحمن الرحیم بخور و از پیوسته اعتقاد طالبان این زبان طلب کشف
 و کرامات اینها از دور و ایشان و عدم مبالغات بنسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم
 شد بدانند که سفاراش مثل مشایخ دیگر در دیگر فتن چه ضرورت و از عقلای مخلصان
 هر که التماس نمودن کرده نماید تسلی او باین مطلب باید کرد که او سبحانه جلشانه که حقیر
 است بمنطوق کریمه که **قُلْ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى اٰلِهِٖ وَ حَبِيْبِهِٗ** **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى اٰلِهِٖ وَ حَبِيْبِهِٗ** بناجی
 و رضا خود را که مقصود و صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نهاد
 و آن طبیب طاق را با ما موراتی و نهیاتی چند که بجای و او پیر میراند برای اصلاح
 است مرحومه که بعزت غفلت و محصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه را بکار است
 و صحت و شفا بر وی خود کشود و آنکه ایا کرد خود را ضائع و تلف نمود و این نسخه را
 صورتی است و حقیقتی صورتش نصیب عام ^{انگار} مسلمین است و آن بعد تصحیح اعتقاد بر
 کتاب و سنت استعمال جوارح است بر امثال امر و نهی و جزای این عقائد تبعات است
 و بس که صورت نجات است و حقیقت این نسخه ^{خود} خواص است و آن تنویر قلب است
 نفس است بر ایضات مجاریت با رعایت صوت مذکوره حاصل آن ظهور تجلیات کائنات
 است صوت معبر بایان و سلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده
اَنْ تَعْبُدَ رَبَّكَ كَمَا تَكُنْ تَرَاهُ و صورت بی حقیقت در مرتبه دوائی امراض ظاهر جل
 است از قبیل و ارام و جروح که به بلای و ضما و از آن که کرده میشود بیفایده نیست مثل
 ظهور حقیقت بی صورت که غیر مفید است بلکه حقیقت نیست مگر آئی است از آنرا اند
 منها و حقیقت بجای تنقید است که اخراج مواد فاسده بران موقوف است تا احتمال
 نمکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض ^{مهم} و بجز اجتماع این هر دو میسر نمی شود و از این بیا

باید دریافت که از حال آنجناب علیه السلام در طبایع اصحاب کرام چه آثار محبت و شفا بنظر
 رسید مخفی نیست که غیر از غلبه محبت خدای جل علا و بذل محبوب و در اتباع و استرضای
 رسول و علیه التحیه و الثناء و لذت از طاعت و نفرت از معصیت امری نبوده و مانده
 تصور این آثار و احوال حضور طلب و تهذیب نفوس بوده که از برکت محبت آنحضرت و احوال
 شریعت او حاصل شده بود از اذواق و مواجید قرون متاخره کلمه ننوده اند و با وجود
 حصول کمال صحت و حقیقت که زیاده بر آن متصور نیست بیشتر اهتمام حفظ آنست
 که محافظ حقیقت است و فائده آن شامل خواص و عوام است کرده اند و اعتقادشان
 کشف و کرامت نفروند و این امور را از لوازم و شرائط کمال دانسته اند پس بهر نفسی
 طالب محبت کامله یعنی نسبت محمدریه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بشمار جمیع ریاضات
 و مجاهدات شناسد و احوال و برکاتی که بر آن مترتب گردد و افضل از همه فیوضات و اند
 دهد مواجید و اذواق متعارف را در جنب جمعیت باطن و دوام حضور اعتباری نهند
 و در محبت عزیز می که از این امور اثری در یابد او را نائب رسول صلی الله علیه و آله سلم
 دانسته اند و متذکر لازم گیر و مجوز و موثر این راه فرقیته نشود اگر چه لذت باشد و اسلام
 آنحضرت مجد و رضی الله تعالی عنه در مکتوب نود و دوم از جلد دوم می فرمایند که ظهور خوار
 و کرامات شرط ولایت نیست و چنانچه علما مکلف بحصول خوارق نیستند و اولیای غیر ظهور
 خوارق مکلف نیند چه ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطان که بعد از سیان می
 بآید و خود کرامت میفرماید شخصی را ازین قرب عطا فرمایند و از احوال مغنیات مخلوقات
 هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع بر مغنیات
 بخشند و شخصی ثالث را از قرب هیچ ندهند و اطلاع بر مغنیات بخشند شخصی ثالث را از
 استدرج است و صفای نفس او را بکشف مغنیات مبتلا ساخته است و در ضلالت
 انداخته کریمه محسبون آنهمه علی شمی آلَا أَنهْدَهُمْ هُمْ الْكَافِرُونَ استخوانی علیه هم است

كَاثِرٌ لَهُمْ ذِكْرُ اللَّهِ اُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَالِفُونَ
 نشان حال شان است و خصلی دل شخصی ثانی که بدولت قرب مشرفند از اولیا آنکشف
 مغیبات نه در ولایت شان می افزاید و عدم کشف انانیه در ولایت شان نقصان می
 و تفاوت آنها باعتبار درجات قرب است بسبب آنکه صاحب عدم کشف صور غیبی از صاحب
 آن صور افضل بود و پیش قدم باشد بواسطه قربت قری که او را حاصل شده است صاحب
 عوارق که شیخ الشیوخ است و مقبول جمیع طوائف در کتاب عوارق خود تصریح نموده
 است اگر کسی بین حق را از من بادر نکند بآن کتاب جمیع نماید آنجا که درست بود که کرات
 و عوارق که اینیه کرامت و عوارق سوا حب حق اند جل سلطان گاه است که قومی ابان
 میکاشف میدادند و این بدولت بدینند و گاه است که در مرتبه فوق آن قوم شخصی باشد این
 طائفه که او را هیچ کرامات و عوارق ندینند زیرا که اینیه کرامات از برای تقویت یقین عطا
 میفرمایند و کسی را که صرف یقین داده شده است او را این کرامات حاجت نبود این
 کرامات دون ذکر ذات و دون تجوهر قلب است بذكر الکی که بالا ذکر یافته است و امام
 این طایفه خواجہ عبدالقاری که ملقب بشیخ الاسلام است در کتاب منازل السائرین
 فرموده است که فراست بر دو نوع است فراست اهل معرفت است و فراست اهل
 و اهل یا ضت فراست اهل معرفت متعلق بشناختن استعداد طللاب است و شناختن
 اولیا حق است سبحانه که بحضرت جمع و هر گشته اند و فراست اهل یا ضت و ارباب جمیع
 مخصوص بکشف صور و احوال مغیبات است که بمخلوقات تعلیق دارند و چون اکثر علایق
 اهل القطاع اند از جناب قدس حق جل علاه اشتغال بدنیاد دارند و دلهای ایشان باطل
 بکشف صورت است و اخبار از مغیبات بمخلوقات است اینی نزدشان عظیم است گمان
 می برند که آنها اهل بعد اند و خواص اویند سبحانه و اعراض می نماید از کشف اهل حقیقت
 و قسم می سازند اهل حقیقت را و آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار می کنند می گویند که آنها

۴۰
 معنی غایت
 و کمال
 و کمال
 و کمال

اگر از اهل حق می بودند چنانکه گمان می کردند هرگز این جماعه خبر پیداوند از احوال غیبی
 و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را قدرت بر کشف احوال مانیست چگونه
 قدرت خواهد بود بر کشف امور که اعلی است از احوال مخلوقات و تکذیب می نمایند
 فراست اهل معرفت را که بذات و صفات و افعال و احیی جل سلطانة تعلق دارد و باین سر
 فاسد خود محروم مانند ندانین جماعه از علوم و معارف صحیح این بزرگواران و ندانند که
 حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت این بزرگان فرموده است از ملاحظه خلوق و مخصوص
 گردانیده است ایشان را بچنان مقدس خود جل و علما و مشغول ساخته است ایشان را
 از اسوی خود و از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد و اگر ایشان باحوال
 خلق متعرض میشدند صلاحیت حضور جناب قدس در ایشان نمی ماند انتمی کلامه اش
 این بخنان دیگر هم فرموده است و من از حضرت خواجۀ خود قدس شتر شنیده ام که
 میفرمودند که شیخ محی الدین العزنی نوشته است که بعضی اولیای عظام که کرامات
 و خوارق از ایشان بسیار بطور آمده است در اواخر نفس از ظهور این کرامات در
 ندانست بودند و تنی میکردند که کاش این همه خوارق از انا بطور نمی آمد و اگر تفاضل
 باعتبار کثرت ظهور خوارق بودی ندانست بران ظهور معنی نداشتی سوال چون
 ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر ولی چگونه تمیز شود و محق از مبطل چه نوع
 جدا گردد و جواب گوتمیز نشود و گو محق و مبطل تفرج بود و اختلاط حق با باطل لازم
 این نشد و نیولیت علم بولایت ولی هیچ در کار نیست بسیار از اولیای اراداند
 که بولایت خود اطلاع ندارند و کیف و گیر می را اطلاع بر ولایت شان لازم بودنی
 از خوارق چاره نیست تا بنی از غیر بنی تمیز شود که علم بنبوت بنی واجب است و
 چون بشریعت بنی خود دعوت می نماید محضره بنی او را کان نیست اگر ولی با و داری قدرت
 بنی دعوت می نمود از خوارق چاره نبود چون دعوت او مخصوص بشریعت بنی است عارف

هیچ درکار نیست علما و دعوت بظاهر شریعت میفرمایند ولی نیز اول مردمان مطالبان
 حق را به توبه و انابت و دلالت می نمایند و باینان احکام شریعت ترغیب می فرمایند و ثانیاً
 بزرگ حق جل سلطان را می نمایند و تا کید می نمایند که جمیع اوقات خود را مستغرق ذکر الهی
 جل سلطانند دارد و بیکدیگر این ذکر را استبلا فرماید و غیر ذکر هیچ چیز را در دل نگذارد و ثانیاً
 از جمیع مسمومی مذکور حاصل گردد که اگر یککاف یا دواشیا نماید بیادش نیاید یقین است
 که ولی را از برای این دعوت که بظاهر شریعت و بیاطن شریعت متعلق است خوار
 چه در کار است پسری و مردی عبارت است از این دعوت بخارق کار ندارد و بکار است و
 مناسب نیست یا آنکه گویم مردی رشید و طالب بتجدد ساعت و سلوک طریق خوارق
 و کرامات پیر حساس می نماید و در محال غیبی هر زبان از وی مددی میخواهد وی یابد
 و ظهور خوارق نسبت بدیگران درکار نیست اما نسبت مردمان کرامات و کرامات
 و خوارق و خوارق است چگونه مردی با حساس خارق پیکند که پیرل مرده مردی را از زنده
 گردانیده است و بشاده و میکاشفه رسانیده نزد عوام احیای جسمی عظیم الشان است
 و نزد خواص احیای قلبی و روحی همان رفیع الشان است خواهی چه در ساقده سوره
 در رساله قدسیه میفرمایند که احیای جسمی پیش اکثر مردم چون اعتبار و اشتغال
 از آن احیای اعراض نموده باحیای روحی پرداخته اند و متوجه احیای لمرده طالب
 نشده اند و الحق که احیای جسمی نسبت باحیای قلبی کالمطروح فی الطریق است
 و نظر آن داخل بعثت خداین احیای سبب حیات چند روزه است و آن احیای
 وسیله حیات دائمی است بلکه گویم که فی الحقیقت وجود اهل سد کرامتی است از کرامات
 و دعوت ایشان مطلق را بحق جل سلطان رحمتی است از رحمت الهی الی جل سار آن
 احیاء قلوب اموات آتی است از آیتهای عظیم الشان ایشان امان اهل ارض اند
 و غیبت است و در کار اند بهیم مظلومون و بهم یزد فوف و نشان ایشان است کلام

ایشان دوست و نظرشان شفا هم جلسا الله و هم قوم لا یشتی جلسهم و کما
یخفی انکسهم صلاستی که حق این طائفه از مبطل آنها بان جدا شود آنست که شریعت
باشد که استقامت بر شریعت داشته باشد و در مجلس اول از حضرت حق سبحان و تعالی
مینی و توحیدی پدید آید و در دومی از ماسوی مفهوم میشود و آن شخص محق است و در
اولیاست علی تفاوت درجات اینهم نظر باز باب مناسبت است بی مناسبت
محض محروم طلاق نیست هر گاه روی به پیوسته است و دیدن روی نبی سودمند است
انتی کلامه من الکما ثبت و منها عقیده ایشان بر طبق عقیده اهل سنت و جماعت
است صاحب ترجمه العوارف در فصل اول چنین نوشته که در روزگار صحبت رسول الله
صلی الله علیه و سلم به برکت آثار نزول وحی و پرتو انوار نبوت چون نفوس از ظلمت
رسوم و عادات متخلع گشته بودند و قلوب ایشان از لوث طبیعت و شائبه هوا
طهارت یافته لاجرم عقاید ایشان از وصحت اختلاف معز بود و دلهما از بیماری هوا
سلیم و سراسر هم یکدل و یکزبان بودند و بعد از آن چون آفتاب سالت
بحجاب غیب ستواری و محجب گشت تراج قلوب از اعتدال استقامت و می با جرف
نماده و بقدر انحراف اختلاف پدید آمد و شیطان را طریقی تصرف در عقاید کشود شد
و بحسب بُعد از عهد سالت و اصحاب نو عصمت هر روز کم و ظلمات و غیبات نفوس
بدنیا زیارت میشد و اختلاف پدید می آمدی و مناهد پس هر که طالع عقیده در
بود باید که بطبقه اول از اصحاب اقتدا کند و به آثار ایشان پیروی نماید نهی از
خصائص احوال صوفیانست که بوجدان حلاوت محبت الهی از محبت دنیا اعراف
کلی نموند و عروق نزاع و شریکین خلاف از دلهای آن فرقه علی کیا بدو است
و منترغ شد و بنظر حمت و شفقت در عموم خلایق نگرینند و از عذاب و عتاب غفلت
نجات یافتند و بفرقه ناجیه یلقب گشتند انتی و منها کلام ایشان ای شما امراض

دو است. سکوت ایشان بجهت دفع اعراض نفسیه میباد دفع مرض حواله عرض مخصوص
 بطبقه خواجگان است احیاء و لهای مرده بتوجه ایشان منوط و بازگی و لهای افسرده
 بالتفات ایشان مربوط احیاء و امانت که اشارت از کمال حصول فنا و بقا است بوجود
 این بزرگواران نمایانست حضور و غیبت وحی و هیبت نزد ایشان در توجه یکسان
 چنانکه حضرت محمد در رضی الله تعالی عنه میفرمایند این بزرگواران همچنانکه قدرت کامله
 بر اعطای نسبت دارند حضور و آگاهی را در اندک فرصت بطالب ضاوت عطا
 میفرمایند در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیک بی التفاتی صاحب نسبت
 مفلس می سازند بلی آنکه میدهند هم می ستانند اعا و نالند بجهان مرغ غنیه و غنیمت
 اولیائیه الکرام و در نظریه علمی بیشتر افاده و استفاده بسکوت سنت فرموده اند
 هر که از سکوت ما منتفع نشد از کلام ما چه فائده خواهد گرفت و این سکوت را بتجلف آید
 نموده اند بلکه از لوازم طریق ایشان است چه بتدای توجه این بزرگواران با حدیث
 مجروده است از اسم و صفت جز ذات نمی خواهند و معلوم است که مناسب آن توجه
 و بلاغ آن مقام سکوت ^{خیرین است من عرف الله کل سائر} است این سخن است
 اتمی کلام شریف پس آثار و ولایت و الواریدایت و ظهور اسرار سعادت و رفاه قاضیه
 منظره بالفعل در دیده اولی الالبصار پیدا است فیضی که از صحبت شریف متبرکه که نجبا
 بمستشدان عقیدت نهاد میسرند ظاهر و هویدا و از لبش چهار محتاج بیان و اظهار
 طرفه ترا آنکه اکثری از عقیدت مندان اخلاص گزین ذریرستان اعتقاد آئین
 که نسبت بعضی موانع از حضور خدمت و ادراک صحبت نامجورانند از انوار فیوض برکات
 توجه غائبانه ایشان و مسافت بعیده همیشه بتفیض بر نور میشوند و مدارج قرب
 در حضور غائبانه طی کرده بر تئیه کمال تکمیل میسرند حق سبحانه و تعالی و ذوات فائز
 ایشان قوتی و قدرتی عطا فرموده است که چنانکه نسبت مستورات محلات و مختارات

اصصار و بلاد این معاملات بطور میرسند نسبت اموات نیز همانطور بر نفوس و نباتات
 و ترقیات ظاهری میگردند این خصوصیت و برین طریقه مخصوص بحضرت ایشان
 و باصحاب و یاران ایشان و از خصوصیات ایشان طفوه است که سالک را از مقامی
 بمقامی برود توجه باطن می برند و آن مقام که میخواهند یکبار میرسانند و محسوسانند
 و ممکن میگردد و انند و بحسب استعداد آن سالک از آن مقام نصیب میگردد و در این مقام
 می کنند چنانچه حضرت ایشان رحمه الله علیه اکثر اوقات از زبان مبارک نیز اشاره
 این معنی میفرموده اند که آنچه فقیر از بعضی اذواق و مواجید خود اظهار می کند محمول
 بر دعوی کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه حدیث بنوعه امر است که بآن ماموریم
 وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل می شود
 اخفا نماید شکر آن تلف کرده باشد شخصی که طویل القامت است در وقت بیان و
 خود را قصیر القامت نمی تواند گفت و اگر گوید دروغ گفته باشد بعد از آن فرمودند که از
 امثال و اقربان از یاران معاصر چنین کسی که تشخص مقام مطابق واقع نماید سالک را
 از جمیع مقامات این طریقه بگذرانند یا بطور طفوه پیش از تمام و اتمه پائین بدرجه بالا
 رسانند یا طی مقامات بی شرط صحبت یعنی غایبان بطور اشتراق کنند بنظر نمی آید
 و از حضرت شیخ نقل میفرمودند که روزی در کورستان نشست بودند تا دیری توجه
 مانند بعد از آن فرمودند که چون به متوجه بناتج شدیم حقیقت محمدی ظهور فرمود
 و تجلی آن مقام مانند ابر طغیر باریدن گرفت و همه راه و اهل آن مقابله تلجی شدند
 و لا ذکر من کمال لکرام نصیب پس متوجه شدیم الحمد لله که بعد از آن مقام
 شتمع شدند و نیز از خصوصیات ایشان است که در اول توجه تجلی ولایت کبری ایشان
 باطن سالک پر نوری اندازد و در آن محله آستانه رفیع نشانه ایشان حاجت روائی و
 مشکلاتی عالم بود و اکثر حاجات حل مشکلات در اندک التفات همت ایشان حاصل

مسلمین را شمع و مستفید گردانا و از فقیر و لی ^{عنه} بعد سلام نخست مشام کشو ضمیر می بارد
 صحیفه شریفه که مشحون بود با انواع الطاف و درود فرمود و فقیر زاده شفقت سامی نبشته
 این فقیر را و لا و او تقریر نمود الحمد لله که اهل دل با و این و را ندگان میکنند ازین مرقومها
 مستحکم میگردد و احسن الله الیکم ذکر که الله تعالی فیمن عندنا بابت آمدن در آن
 و نیامدن او اشارتی بر نرفته بود و مخدوم و فقیر تا وقتیکه دعا عید الهی بر او چیزی وارد نشود و حقیقت
 آن حال نمی شناسد تا حال هیچ داعیه نشده است بطین تخمین نتوان گفت قلمی شده بود
 که بعضی دقائق را در صورت آسوده خواهم نوشت خاطر مشتاق آن دقائق است خدا
 که زود آن دعه بجز گردد و مولوی شاد را اندر صابج و صحیحین استماع نمودند و مستحکم
 سه بلکه عشره متداوله اند بین توجه بهت ساق توقع است که امنیت بطور رسیده و بعد از آن
 احرام صحبت شریف بنزد هر قدر یک وقت شریف گنجایش کند بیکد و طبع حجت افزایی
 این فقیر شکسته با این باید بود و السلام مکتوب و و هم خدای عزوجل آن قییم طریقه
 احمد بنیصوصا و طریقه صوفیه عموما و آن متجلی با انواع فضائل و فواضل را ویرگاه سلامت
 داشت انواع برگاه بر کافه انا هم مفتوح گردانا و مکتوب گرامی و در و نمود و بخت مزاج
 شریف حمد الهی بجا آورده شد من بعد کمره بعد از خری اطلاع و بخت مزاج یافته باشد که
 سبب ضرر خواهد بود و این مرد بخوابد که پیش از وقت محین مقصود و حاصل نماید مصرعه بزم برهم
 خورده بود دست بجا آید آنچه از توبه و تبری از اعوان سویی تقریری نماید خالق قضا
 و مالک صیغه تکذیب آن میفرماید فقیر زاده بالتماس عا در حق خویش مجتبی اند شاه
 صاحب عافیت اند از نسکن فقیر برده کرده می باشند در بندت چندین مرث ملاقات شده
 و غیر عافیت همیشه می آید مشتاق ملاقات شریف اند و السلام مکتوب سووم متع الله
 المسلمین با فادات قییم طریقه الاحمدیه و روی ریاض الطریقه بتوجهات النفس الزکیه امین
 فقیر ولی العفی عنه سلام محبت مشام میسر ساند و تمییزه و در و فرمود الحمد لله مستحکم

بسم الله الرحمن الرحیم
 درود خدا
 سوره ۱۱

وعافیتکم از مکارم اخلاق مبرور آنست که بزرگوار طالع الغیب کرم فرما باشند آنچه در باب فضیلت
 آید عید الفنی خان اشارت رفته بود علی الراس والعین تا حال با شرف الوزر و ملا اکرم
 ابواب مکاتبات مفتوح نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصود نخواهد بود
 والسلام والا کرام فقیر زادگان هر یکی مستدعی و دعاست در اوقات اجابت کرم فرمایا
 مکتوب چهارم خدای عز و جل آن تمیز طریق احمدیه را در یگانه سلامت داشته با انواع
 فیوض بر بندگان خود مفتوح دارد و فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی شمس
 باریتم که گریه رسیدند موجب مسرت گردید قصد اینجانب بسبب بعضی اسباب که شرح آن
 بسطه میخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مبرجوه دعای سلامت از آفاست
 ظاهره و باطنه و حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان^{ایند} بوجود می آید باشد والسلام
 بر آدم میان اهل الله شفا یافتند الا علی از جراحت باقیست اسید واری آنست که آن
 نیز بشود از جانب که فقیر آنجا است بر زده کرده هستند از این سبب نامه^{ایند} نوشته اند انتی
 و نیز مشهورست بصحت رسیده که یکی از فرزندان حضرت شاه ولی الله صاحب کسخت
 علیل و بیمار بود هرگز توقع زندگی نداشتند به نیت رفع بار و از آن مرض پیش حضرت
 ایشان فرستادند و طلب صحت و شفا خواستند چنانکه حق سبحانه و تعالی از برکت تو
 نظر شریف ایشان بهما وقت شفا بخشید که موجب مزید اعتقاد عالم و حق ایشان گردید
 حالات رفیع و مقامات علیه ایشان از دایره امکان تحریر و تقریر بلند است اما از دیتا
 که مشتاق تقریر این سخننا بودی و حاجتها برای تحریر نوشتن این مطالب علیا می نمود
 برای تسکین تو اینقدر بس است نظم بسکه نخل فیض عاقلان سببان عالم است
 گلشن دل امین از باد خزان عالم است
 سایه اش مانند باران عالم است
 تنه او دل سرخ و گلستان عالم است
 چون که هر دریادلی زان گوهر مقصود یافت
 چون چیم باطنش آفاق را سرسبز کرد
 بوستان دل ز فیض جبارش گل گل شکفت

مولانا سے روئے فرمودہ لطمہ	حلم او بر قلب چن آب دان عالم است
تو شکل پیکر جان راجہ داتے	تو نقش نقش بندان راجہ داتے
تو خشکے قدر باران راجہ داتے	گیارہ بند و اند قدر باران
حقایق ہا سے ایمان راجہ داتے	ہنوز از کفر ایمان خبر نیست

حضرت عارف نامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس اللہ سرہ فرمایا	قدیر گل بل بادہ پرستان دہد
فی خود نشان تنگستان بہند	از نقش توان بسوی بی نقش شدن
کیر نقش غریب نقش بندان دہند	

لِلّٰہِ دَرْمَنُ قَالَ فِی مَدَحِہٖ عَلٰی لِسَانِ الْہُدٰی نَظْمٌ	
کوئی کیا کرے او کی مدح و ثنا	نہ ہے پیر و مرشد نہ ہے پیشوا
کہ اس فخر سے اس کے تین گنگ	نپٹ مدح کا قافیہ تنگ ہے
کہ حکم او سکا ہے ناطقہ پندون	خدیو سخن میرزا جان
کہ بندے ہیں اس کے سلبہ بامین	ہے اس کا لقب ذو الجلال سخن
کہ علم و ادب اس کے دونوں مرید	سب ارباب فن اس سے ہیں ستفید
کہ اس کا پیدائش ہے باہم بل	کرے کیون نہ مشکل و عالم کی حل
وہ سب کچھ ہے الا پیر نہیں	کوئی آج اس کے برابر نہیں

ایں ذرہ راجہ یارای کہ مدح این طریقہ نماید یا لب در فضائل ایشان کشاید اما اینقد میرزا
کہ خاک غریزان اینجا بودہ پیر و مرشد کمالات طینت نبوت مستصلی اللہ علیہ وسلم ہر دم
از کمالات از ایشان ظہور کند پر قوی و مؤثر آن کمالات است کہ از کمال محبت
و متابعت سنت اوصلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر باطن ایشان تجلی گشتہ و پرتوان آختہ
ازینجا است کہ حضرت خواجہ بزرگ سیف مودند ہر کہ از طریقہ ماروی بگرداند خط و دین از
بزرگ ازینجا است کہ حضرت ایشان سیف مودند کہ نسبت ما اصل مشابہ قرن اول است کہ

اصلا تصرف در آن راه نیافته اگر قطره است از آن چشمه و اگر جرعه است از آن حمحانه
 و هم از اینجا است که جمعی از دانشمندان از حضرت ایشان ما پرسیدند که در طریقه محدوده
 از طرق مشایخ دیگر کدام فضیلت یافتند که اختیار فرمودند فرمودند که این طریقه را
 منطبق بر کتاب و سنت یافتیم که ثبوت آن قطعی است و هر چه منطبق بر قطعی است نیز
 قطعی پس این طریقه نیز قطعیت باین فضیلت این طریقه را اختیار کردم و حضرت
 مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه نیز شارت باین معنی فرمودند که طریقه ما تا انقضای
 قیامت خواهد بود و اما بشرط آنکه در و چیزی مخلوط نشود و الحمد لله که تا این زمان این طریقه
 علیه چنانکه باید محفوظ از جمیع طرق بدعت است و از برکت این عزیزان انشاء الله تعالی
 تا قیامت خواهد بود و چنانکه مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات می فرمایند که از
 ذکر بعضی احوال اقوال خانواده خواجگان بیان روشن و طریقه ایشان تخصیص است
 بهار الدین و اصحاب ایشان قدس الله سره معلوم شد که طریقه ایشان اعتقاد است
 و جماعت و اطاعت احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و دعای
 عبودیت که عبارت است از دو م آگاهی بجناب قدس سبحانه بی مزاحمت شعور بود
 غیر پس گرویی که نفی باین عزیزان کنند بواسطه آن تواند بود که ظلمت هوا و عت
 طاهر و باطن ایشان را فرو گرفته است حسد و تعصب دیده بصیرت ایشان را کور
 لاجرم انوار هدایت و آثار ولایت ایشان را نه بینند و این نابینا می خود را همچو دواغکاران
 انوار آتش که از مشرق تا مغرب گرفتار نظر کنند بیاهات **نظم**
 نقش بند عجب قافله سالارند که برند از ره نهان جرم قافله از دل سالک جاذبه محبت
 می و دوسوسه خلوت فکر چله را تا که کوزند این طائفه را طوفان حاش نشد که بر آرم زبان این
 به شیران بستان سلسله را روزه خیل چنان کبلا سلسله را انتها کلام الشریف از اینجا
 که حضرت مجد و رضی الله تعالی عنه میفرمایند که شکر این نعمت عظمی که باین زبان بجا آورده است

حق سبحانه تعالی ما تقر الابدان الصالح عقیده بموجب آراء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سعیهم بسبب کمال طریقه علی نقشبندیه شریف ساخت و از مریدان و متسببان این خانوادۀ بزرگ
گردانید نزد فقیر یک گام درین طریق زدن برابر بنابر گام طریق دیگرست راهی که بجا است
نبوت بطریق تبعیت و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیست منتها می
طریق دیگر تا نهایت کمالات ولایت است از انجا راهی بطرف کمالات نبوت کشاده اند
ازینجاست که این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته که طریق این بزرگواران طریق اصحا
که امست علیم الرضوان چنانچه اصحاب که گم بطریق وراثت از کمالات نبوت حظ وافر
گرفته اند منتها این طریق نیز از ان کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می پسند
و مبتدیان و متوسطان که ملزم این طریق اند محبت کامل منتها این طریق دانند
نیز امیدوارند که مع من احب بشا نیست دو را فتادگان را خائب و خاسر نیست
کسی است که داخل این طریق شود و مراعات آداب این طریق نکند و اسوی نشد و نیز طریق اختراع نماید یا عمل
مکات و قانع خود بخلاف این طریق اقدام کند در خصوص گناه طریق چیست و براه مناسبات و احوال خود نیست
که روی تبرکستان دارد و باختیار از راه کعبه منحرف گشته است ^س ترسم زیست
بکعبه ای اعرابی به کاین ره که تو سر و می تبرکستان است به و نیز میفرمایند طریقی که
اقرب است و سابق و اولی و اکمل و احکم و اصدق و اول و اعلی و اهل و ارفع و
اکمل طریقه علی نقشبندیه است قدس الله تعالی ارواح اباها و اسرار اولیایا اینهمه بزرگ
این طریق و علو شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنیست علی
صاحبها الصلوة و السلام و التخیة و اجتناب از بدعت نامرضی ایشانست که در رنگ اصحا
که ام علیم الرضوان من الملک المنان نهایت شان در بدایت مندرج گشته است
و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول بدرج کمال فوق آگاه
دیگر ان شده و نیز میفرماید که جذبه بن عزیزان و دلنوع مست نوع اول که از حضرت

رسیده است و بهمین اعتبار طریق ایشان منسوب بآنحضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول
 آن بتوجه بوجه خاص است که قیوم جمله موجودات است و همه ملک و انهمال در آن
 نوع دویم که سبب ظهور آن درین طریق حضرت خواجہ نقشبند است و آن از راه معیت
 ذاتیه میخیزد و آن جذبه از حضرت خواجہ خلیفه نخستین ایشان خواجہ علاء الدین عطار
 و چون ایشان قطب ارشاد و وقت خود بودند از برای حصول این قسم جذبه نیز طریق
 و نفع کردند و آن طریق در خلفای خانوادۀ ایشان بطریقۀ علانیہ مشهور است و در عبادت
 واقع میشود که اقرب طرق طریقۀ علیہ علانیہ است هر چند اصل انجیز باز حضرت نقشبند
 اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص خواجہ علاء الدین است قدس الله تعالی امرها
 و الحق که این طریق کثیر البرکت است اندک آن طریق نافع تر از بسبب طرق دیگر است
 تا اینوقت خلفای خانوادۀ علایک حاریریه باین ولت عظمی بهره مند اند بطالبان ازین راه
 تربیت میفرمایند حضرت خواجہ حاریریه باین ولت عظمی از خدمت مولانا یعقوب بنی علیسمان
 که از خلفای حضرت علاء الدین است رسیده نوع اول از جذبه که حضرت صدیق اکبر
 رضی الله تعالی عنه منسوب است طریق علوی از برای حصول آن موضوع است
 و آن طریق و توقف عددیست و سلوکی که بعد از حصول این جذبه متحقق می شود و هم
 دو نوع است بلکه انواع است نوعیست که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه از نظر
 به مقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمت علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام و التحیة
 نیز از همین خانه جذبه بهمین طریق رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بهر
 لسان خلاص که بآن سرور و شند و فانی در ایشان بودند از میان سایر اصحاب
 رضوان الله علیهم جمعین باین خصوصیت طریق مخصوص گشته اند و همین نسبت
 جذبه و سلوکی آنحضرت امام جعفر صادق بهمین خصوصیت رسیده چون والدۀ امام
 از اولاد کرام حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنهم امام باعتماد باین وجه فرموده

و کذب و کفر و مرتدین و چون حضرت امام از آبای گرام خود هم نسبت به جدا گرفته اند چنانچه
این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه را با سلوک ایشان جمیع فرمودند و باین سلوک
بمقصود پیوستند و فرقی میان این دو سلوک آنست که سلوک حضرت امیر السیما
آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق با آفاقی چندان تعلق ندارد و آن می ماند
که نفی از خارج جذبه بکنده باشند و مطلوب ساینده در سلوک اول تحصیل معارف است
و در ثانی علم به حقیقت لاجرم حضرت امیر باب مدینه علم آمده و حضرت صدیق قابلیت
خلعت آنسر و غایب السلام پیدا کرد و گوشت مُتَمَنِّحُ الْاَحَدِ اخْلَیْلَاکَ تَابَا لَکُم
تَحْلِیْلًا و حضرت امام باعتبار جامعیت جهت جذبه که منشأ آن محبت است و محبت
سلوک آفاقی که مبنای آن علوم و معارف است نصیبی و افزاینده محبت و معرفت
حاصل کردند بعد از آن امام این نسبت مرکب را بطریق و ولایت سلطان العارض
قدس الله تعالی ستر سپردند گویند این بار امانت را بر پشت ایشان نهاده اند تا بعد
بابطل آن برسند و روی توجه شان جانب دیگرست پیش از تحمل آن باین نسبت بنا
ندارند و درین تمهیل نیز حکمتهاست که هر چند عالمان ازین نسبت تلیل النصیب اند
اما این نسبت را از انوار آن بزرگواران نصیب وافرست مثلاً نوعی از شکر که در
نسبت مندرج است از انکار انوار سلطان العارضین است آن شکر بتقدیران را از
حسن غایب می سازد و از هوش می برد بعد از آن بتدیر رج رو به ستاری آرد و باعتبار
صحو این نسبت در مراتب صحیح میگرد و در ظاهر صحیح است و در باطن شکر این نسبت
در بیان حال ایشان است از درون شوا آشنا و از برون بیگانه و ش
انچنین زیباروش کم می بود اند جهان علی هذا القیاس از هر بزرگی نور گرفته
بابل خود رسیده و آن عارف ربانی حضرت خواجه عبدالحق غجدانی است که سر حلقه
سلسله حضرت خواجه است قدس الله تعالی اسرار هم در نیوقت باز این نسبت

از سطر اوت گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان درین سلسله جانب سلوک آفاقی باقی
شد بعد حصول جذبه براه های دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا زمانیکه حضرت خجسته
نقشبند قدس سره تعالی سر والاقدرس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بآن جذبه و سلوک
آفاقی باز ظاهر گشت و بآن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن
یک تمیز جذبه دیگر که از راه معیت میخیزد نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت
از کمالات ایشان نصیب افروخته بپای ایشان را اعنی خدمت خواججه علمای احق
والدین حاصل گشت و بدولت هر دو جذبه و سلوک آفاقی مشرف گشتند و بمقام
قطب رسیدند همچنین خواججه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تمام یافتند
و حضرت خواججه و آخرین حیات در حق ایشان فرمودند هر که میل یدین من بکند محمدا
به بدیند و نیز از ایشان منقول است که میفرمودند که مقصود از وجود بهاء الدین ظهور شد
و خدمت خواججه پارسا را با وجود این کمالات نسبت فرودیت مولانا عارف دیکرانی
در آخرین حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشان را مانع نمی گشت تا تکمیل طلب گشت
حال او کمال تکمیل درجه علیا میداشتند حضرت خواججه نقشبند در شان ایشان فرمودند
اگر او شیخی کند عالم از وی منور شود و مولانا عارف این نسبت فرودیت را از مولانا
بهاء الدین که پدید ایشان بود یافته باید دانست که نسبت فرودیت را تمام و بحق است
سجاده بشیخی و تکمیل دعوت کاری ندارد و اگر آن نسبت بآن نسبت قطب ارشاد
که مقام دعوت و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فرودیت غالب است
بپایه ارشاد و تکمیل در خصوصت زبونت و الا صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال است
طاهرش تمام با خلق است و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس درجه علیا در مقام و نحو
خلق صاحب این نسبت راست هر چند نسبت قطبیت ارشاد و نیز تنهادر دعوت کفایت
نمیکند اما این بزرگواران را درین مقام مترتب گیر است نظر ایشان شافی با مرض قلبیه و

نشان رافع اخلاق نامرضیه بعد از خلفای حضرت خواجہ نقشبند چراغ این خاندان
 بزرگ حضرت خواجہ احرار بودند و جذب خواجہ ما را تمام نموده متوجه سیر آفاقی گشتند و نیز
 میفرمایند که از غزیری شنیده ام که حضرت خواجہ احرار قدس سر و سببی از آبای ما
 خود که صاحب حال غریبه بودند و جذبه بای قویہ داشتند نیز حاصل کرده بودند از مقام
 اقطاب انشاء شکر که تائید دین بایشان مربوط سنت و در محبت شان عظیم دارند حضرت
 خواجہ احرار در ضعیف وافر بودند تا پید شریعت و نصرت دین ایشان را از آنجا بود
 و شمه از احوال گرامی ایشان بالا نذر کرده است بعد از آن آمیقا طریقت این گرامی
 و اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص در ممالک هندوستان که اهل آن از کمالات
 ایشان بی بهره بودند بظهور ارشاد پناهی معارف و دستگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا
 و مولانا محمدنا الباقی سلمه الله تعالی متحقق گشت و نیز میفرمایند آنچه حضرت خواجہ فرموده اند
 مآل نهایت را در بدایت درج می کنیم واقع است زیرا که از ابتدا توجه ایشان باحدیت
 صرف است و از اسم و صفت جز ذات لقا میخوانند مبتدیان ششیدان طریقی را
 این ولت بطریق انعکاس انشخ مقتدا که باین کمال مشرف شده است حاصل شود
 و انند بایند پس از چار نهایت طرق کمال در بدایت این بزرگواران مندرج باشد غما
 مافی البابین توجه احدیت در ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز رنگ باطن منصف
 سازد سالک از مشاهدات سفلی که در مایه محکمتات ظاهر شود و از اوست و از بعد
 تشبیهی خلاص اگر این توجه غلبه پیدا نکند و در باطن بقصو گشت بسیار است که ظاهر شود
 وحدت در کثرت ملتذ بود و بتوحید و اتحاد محفوظ باشد اما این شهود در حق ایشان
 مقصور بر ظاهر است بباطن سلطنت نکرده بباطن شان متوجه احدیت صرفست ظاهر
 نشان بمشاهده وحدت در کثرت بسیار باشد که توجه بباطن بواسطه غلبه نسبت ظاهر
 نشود و غیر از شهود ظاهر دیگر مفهوم نمیدانند و چنانچه در اوائل حال کتابین سطور بوده است

که بواسطه نسبت ظاهر از توجیه باطن که با حقیقت صرف بود گاهی نداشت و بکلیت خود را
 متوجه نشود و حدیث در معرفت می یافت بعد مدتی حضرت حق سبحانه بر توجیه باطن اطلاع
 بخشید و باطن با ظاهر نصرت داد و معامله را با اینجا رسانید و الحمد لله بحاکم علی ندک
 ازین قبیل است معارف توحیدی و مشاهدات مغنی که از بعضی خلقات این خاندان بزرگ
 سر برزده است نه آنکه ایشان بظاهر و باطن متوجه این شهود اند گریختار این معرفت
 بخلاف دیگران که بظاهر و باطن گریختار این شهود اند و این شهود را جامع تشریه و تبیه
 دانستند از آنکه می دانند این جماعت هر چند باطن ایشان نیز ایمانی به تشریه صرف دارد اما
 گریختاری تشریه است و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم دیگر و جماعت که ایمان به تشریه
 و فرزندان و غیر مشاهده مغنی امر دیگر است معتقد نیستند از ملاحد اند که از صحبت خارج اند
 نزد فقیر شود حق جل علاه در ایامی ممکنات که جماعت صوفیه آنرا کمال می شمرند
 و جمع بین التشریه و التبیان می نگارند این شهود شود حق نیست جل علاه و شهود در این
 متخیل و منخورت ایشان آنچه در ممکن می بینند و جب نیست توالی و تقدس آنچه در حاش
 می یابند قدیم نه و هر چه در تشبیه ظاهر شود تشریه نه هزار چهره است صوفیه مفتون نگردد
 و غیر حق را جل سلطان حق ندانی این جماعت بواسطه غلبه حال ^{نه} محذور اند و در رنگ معتبد
 مغنی از مواخره مرفوع اما با مقلدان ایشان چه معامله کند کاش در رنگ مقلدان معتبد
 مغنی باشند و اگر بچنین نکنند کار مشکل است و نیز سیف یابند ای فرزندان و طریق نقیضند
 ابتدا سیر از قلب بوده که از عالم امر است ابتدا سخن از عالم امر نموده اند بخلاف سائر طرق
 مشایخ که از کم شروع در تزکیه نفس می نمایند و تطهیر قلب می فرمایند بعد از آن با عالم
 می در آیند الا ماشاء و اسد آنجا عروج می نمایند از اینجا است که نهایت دیگران در بابت
 این بزرگواران اندراج یافته است و این طریق اقرب طرق گشته است چه حصول ترکیه
 و تطهیر حسن بن سیر ایشان را بر وجه حسن مهیر شده است بسافت کوتاه گشته اند

این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد اضماع و استنداند و بیکار شمرده بلکه مضروب و مایع و منحل
 بمطلوب یقین نموده اند زیرا که سالکان طریق بقدم ترکیه ریاضیات شاقه و مجاهدات
 شصیده قطع مادیه ای صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم فرمایند و در کجای
 قلبی و التناذ روحی او فتنه بسیار است که باین انجذاب قناعت کنند و باین التناذ کیف
 ورزند و منطنه لامکانیت این عالم را منگیرشان نشود و شاید بچونی آن عالم از بیچونی حقیقی
 باز در دیگر درین مقام ساکنی گفته است که شش سال روح را بجدائی پستیدم و دیگر گفتم
 که سیل سرتوا و ظهور تنزیه فوق العشر از معارف غامضه است و از بیان سابق معلوم شد است
 که آن تنزیه نیز در حال اثره امکان هست تنزیه نداشت فی الحقیقت تشبیه است بخلاف بزرگان
 این طریق علیه که شروع از مقام جذبه می نمایند و بعد التناذ ترقیات میفرمایند و این انجذاب
 و التناذ در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات است در حق دیگران پس انجبه
 دیگران را مانع و وصل است این بزرگواران را ممد و مفید لامکانیت عالم را عین نسبت
 تصور نموده بلامکان حقیقی توجه میفرمایند و بچونی آن عالم را عین چون دانسته بچون
 ارتقائی نمایند لاجرم بفرورود و در حال در رنگ و دیگران مفتون نمی گردند و بجزر و مویز
 این راه فریفته نمی شوند و کبریات صوفیه مباهات نمی کنند و بشطحات مشایخ افتخاری نیما
 متوجه احدیت صرف اند و از اسم و صفت جز ذات مقدس نمیخواهند انتهی و هم از نیجاست
 که حضرت خواجگار قدس سره در فقرات میفرمایند که بدین و مطالع کتب صوفیه
 بسیار مشغول شدن بهر وجهی که از نسبت خواجگان قدس اندر او اهم و ورزش آن
 نسبت شریف که جامع جمیع نسبتهاست و خلاصه و منتهای مجموع طریقیات غافل شوند
 دل بر چه شوند از سخنان بلند و احوال اذواق که بینند و بشنوند مشغول سازند
 از کاریکه همه و انتها باز بسته باشند غافل شوند پس باین و خسران باشد که نام کار و کلام
 ذوق و حال و کدام طریقه ازین طریقه باند تر بود که در نفس بیهوشانه بیانی و لذت

در مقابل حضرت و کبریا ی حق سبحانه مشو به بحق سبحانه شده ام از گرفتاری لغیر حق بنده خود را
خلاص می سازد و نیز میفرماید که تحصیل این چنین مشغولی جز به طلب بطریق حاکمان
و خلفای ایشان بتخصیص خلیفه آخرین که حامل این نسبت پس از کمال ایشان بوده اند
حضرت خواجه بهار الدین نقشبند قدس الله تعالی ارواحهم در رضی الله تعالی عنه و معهم
میشیریت و حضرت مولانا یعقوب چرخ قدس سره نیز در رساله انس میفرماید که حضرت
خواجه مار العینی حضرت خواجه بهار الدین نقشبند را قدس الله تعالی زوجه در تصوف نسبت
به چهار وجه است یکی بحضرت خواجه فخر را و الله علما و حکماء و ده هم بحضرت شیخ عبید بن موسی
بسلطان العارفین سلطان بایزید تا بحضرت اسیر المؤمنین ابی بکر الصدیق امیر المؤمنین
علی المرتضی رضی الله عنه و از برای معنی ایشان را تکمیل شاخ می نامند انتی و منها
تیز باید دانست که این فضیلتا فضیلت و کثرت خصوصیت که درین طریقه یافته میشود
از سبب آنست که نسبت این عزیزان منسوب با خود از جهت صدیقیت است که راس
رئیس صوفیانست رضی الله تعالی عنه چنانچه از کلام بعض مشایخ عظام این طریقه مکرر اشارت
آید بالکذبت پس این خصوصیت نیز از اعظم ترین خصوصیات این طریقه است که حق
و تعالی حضرات این طریقه را باند و بست مشرف گردانید و ایشان را کرامت فرمود و پیشرو
که حضرت ایشان ماضی الله تعالی میفرماید که طریقه حقایق بنده که به توسط امام صاحب
با وجود نسبت آباء منسوب بحضرت صدیق است رضی الله عنه ستر آن ایست که حضرت
امام خود و جبهین و جمیع یقین اند زیرا که ایشان را طریقه ذکر جبر از علی المرتضی کرم الله تعالی
و بهر سیده چنانچه از روایت شد که بن اوس ثابت شده که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وسلم علی المرتضی رضی الله تعالی عنه را ذکر جبر و لغی اشارت تعلیم فرمودند و طریقه
ذکر حق که عبارت از ذکر اسم ذات باشد بصدیق اکبر و از ایشان صدر اجد صدر و بطریق
بعد لطن با صاحب صدیق رسید چنانچه در شرح این حضرات مذکور است و درین طریقه القا

ذکر بی حرکت زبان تا امر و زجاریست معلوم شد که نسبت نقشبندی به هر چند متوسط امام
 جعفر صادق است رضی الله تعالی عنه اما خود و منسوبان از جهت صدیقیت است رضی الله تعالی
 عنه و آنکه بعضی شیعه که بزرگی موفیه در آورده و اقتنائش شنیده او عا طریقه نقشبندی می نمایند
 و حضرت امام را منسوب تنها بجناب علی المرتضی می کنند و می گویند که امام با وجود نسبت
 آباء بی محتاج نسبت دیگر چه ا باشد از حیث اعتبار ساقط است زیرا که از اجتماع نسبت اجداد
 پدری و مادر بی هیچ نقصان نشان حضرت امام عائد نمی شود بلکه از اجتماع این هر دو نسبت
 کمال حضرت امام و چندان میگرد و چنانکه حضرت سلمان با وجود صحابیت جمیع بچینا
 حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه آورند و نیز باید دانست که در طریقه صوفیای سالک
 بهر دو راه قطع مساوی است از حیض ایسکان با وج و وجوب ننگند یعنی راه سلوک و راه جذب
 بر شش کمال تکمیل نرسد و معنی سلوک فتن و غنی جذب کشیدن است و سلوک عمل ملک
 است و جذب عمل شیخ از سلوک تصفیه قالب از جذب تنویر قلب لطائف دیگر میسر گردد
 و در طریقه نقشبندی جذب مقدم است بر سلوک که در قرن اول محمول بود و در طریق دیگر
 سلوک مقدم است بر جذب و شروع از الفا ذکر در قلب و لطائف که از عالم امر اند طریق
 جذب است که منشأ آن صدیق است رضی الله تعالی عنه و شروع از ذکر لسانی که راس
 از اجزای قالب است طریق سلوک مبدء آن امیر است کرم الله وجهه و نیز میفرمودند که از
 شخصت سال معلوم و تجربه فقیر است هرگاه عوارض جسمانی باین فقیر لاحق میشود بسبب
 خصوصیت نسبت که علوی نژاد منی اختیار دل متوجه بجناب علی المرتضی میشود و اگر
 فتوری در باطن واقع میشود با وجود علویت باطنی دست خداوند خود را متوجه بجناب
 صدیق اکبر می یابد اگر این طریق منسوب فقط بجد بزرگوار می بود و در هر دو صوت دل متوجه
 باجناب میگشت پس اینچا معلوم شد که نسبت این اکابر حقیقت نسبت صدیقیست
 چنانکه حضرت خواجہ عبدالخالق محد وانی رضی الله تعالی عنه در رساله که در احوال شیخ بزرگوار

یعنی حضرت ابی یوسف همدانی نوشته اند می فرمایند که سلطان الاولیا یعنی شیخ
 ابو یعقوب یوسف همدانی این ضعیف بی بضاعت را و این فقیر بی استطاعت را بواسطه
 سفارش خواجہ زنده دلان خواجہ خضر علیہ الصلوٰۃ والسلام بتعلیم و تلقین فکر مشغول
 و شرف گردانیدند اکنون واجب است بر همه خلایق از بادشاه و وزیر و علما و زباده
 و عبا و خواجہ و درویش از خاص عام که متابع و مطیع این خواجہ بزرگ بانی شیخ
 ابو یعقوب یوسف بن ابوب همدانی باشند زیرا که این عزیز بیج وجه مخالف شرع رسول
 نگردند و بر موافقت صحابه و تابعین و سلف صالحین زندگانی کرده اند و در طلب
 بر لفظ مبارک میسرند که در راه راست محمد رسول الله است زیرا که خواجہ پسر و علیہ السلام
 فرموده اند که یا ابا هریر یا سوز مردمان را سنت مرا و تو نیز عمل کن تا تبرا نورانی و زقیّا
 درخشند روزی باشد چون اشارت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این بود این بزرگ
 پاک و شایسته اصحاب متابعان و ملازمان و مطیعان و عتبه رفیعہ خود را خواجہ حسن اندانی
 و عبد الله ربی و خواجہ احمد یسوی و خواجہ علیار و داعی نقیہ که عبد الخالق بن عبد کبیر
 و باقی درویشان که بخدمت حاضر می بودند بر جاده شرع نبوی میخواندند و از هوا و عبت
 و مخالفت شرع و از طریق اہل ہوا و فتنہ و باطلان و از تقلید متقلدان نگاه می داشتند
 و روش این صدیق و عزیزان ایشان از جمیع آفات پاک است نہ رنگ تعلیل دارد و
 نہ بوی تشبیه بلکه محض نور و ہدایت و معرفت است و حضرت شیخ بر لفظ مبارک اندند
 این روش را بکبر صدیق سبت رضی الله تعالی عنہ و بعد قرن بار سیدہ است و تاقیّا
 باقی خواهد بود پس هر چه موثران و روندگان را واجب است که متابع این برگزیده
 و صحبت با اہل انجمنان و دارند و سلوک برادر ایشان کنند زیرا که مست و موافقت این
 طائفہ دور نباشند و نہ جوید کہ بدین روش عمل کنند از جمیع ظلمات ایمن گردند و از
 دریا بخت رہائی یابد بر لفظ مبارک رانند کہ عبد الخالق بداند کہ سلوک را حق برود

سلوک ظاهرست و سلوک باطن سلوک ظاهر است که در جمیع احوال حدود و شریع
نگاه داشته اند و بوسع امکان محافظت کرده اند و از هوای نفس احتیاج نموده اند و اعضا
و جوارح خود را در حدود و شریع نگاه داشته اند و سلوک باطن آنست که در تصفیة دل کوشیده اند
و سعی ملایع نموده اند و در محو صفات ذمیمه نفسانی کوشیده اند که طهارت باطن عبارت
از محو عیبت و ذکر دل جود و جود پیدا کرده اند تا دل دیگر حق گویا شده است و ابتدا این کار
بدل از آنجا که صدیق بوده است رضی الله تعالی عنه و از ایشان بسلطان خاسری رضی الله تعالی
رسیده و از ایشان بقاسم رضی الله تعالی عنه و از ایشان بابام جعفر صادق رضی الله تعالی
عنه و از ایشان بهابیزید بطامی رضی الله تعالی عنه و از ایشان بشیخ ابوالحسن خرقانی
رسیده و از ایشان بشیخ بزرگوار ابوالقاسم کمرگانی طوسی رسیده و از ایشان بشیخ
عالی مقدار خواجه بوعلی فارابی طوسی و از ایشان بهابیزید رسیده است این گفتند و بسیار
به پیشان نگذاشتند تا باینکه غلام پیشین برآمد چون نماز گذاردند بر لفظ مبارک اندک ای
در ایشان اگر چه درین سلسله غیر ازین مخدوم و غرضان بوده اند اما تخصیص این باب را باینجا
آنست که اساطین کشف و عظماء مشاهیر درین سلسله ایشان بودند و اندامی حضرت خواجه
محمد باقر صادق سره در ساله قدسیه و تحقیق این مبنی یعنی در تحقیق نسبت صدیقی نیز می بیند
که حضرت خواجه یعنی حضرت بهارالدین محقق بنده را قدس را در حد و در طریقت لطمه
قبول بغیر زندی از خدمت شیخ طریقت خواجه محمد بابا سحاسی است که ایشان از خلفای
حضرت عزیزان خواجه علی را مبنی اند و ایشان از خلفای خواجه محمد و آنجا قنوی اند و
ایشان از خلفای خواجه فاروق ریوگرمی اند و ایشان از خلفای خواجه بزرگ خواجه
عبد الخالق غجدانی قدس الله تعالی له و احمد و نسبت ارادت و محبت و تعلم آداب
سلوک و تلقین که ایشان را بخیریت امیر سپیدکلا اسجد الله تعالی علیه که از چنان ائمه است
محمد بابا مذکور اند اما نسبت تربیت حضرت خواجه قدس را در حد و در طریقت

از روحانیت خواجہ بزرگ خواجہ محمد الخالق غجدوانی است قدس سرہ و چون چنانکہ شمس
 از ان در بیان آمده و حضرت خواجہ عبداللہ الخلق غجدوانی از خلفای امام ربانی ابو یعقوب
 یوسف ہمدانی اند و امام ابو یعقوب یوسف ہمدانی را در تصوف انتساب شیخ طریقت
 ابو علی فارسی است کہ از کبار مشایخ خواسانند و حجت الاسلام امام غزالی است
 و علم باطن از ایشانست و ابو علی فارسی را در تصوف انتساب شیخ بزرگوار شیخ ابو القاسم
 کرگانی است کہ نسبت ایشان بہ واسطہ بسید الطالیف شیخ جہنید بغدادی می پیوندد و
 دیگر نسبت شیخ ابو القاسم کرگانی در تصوف بہ شیخ بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی است
 کہ پیشوای مشایخ و قطب زمان خویش بودند و چون در ان عہد ہای گذشتہ صلوات
 حقہ کہ کمالان راہ و سالکان طریق امتبہ اند بسیار بوده اند و در عہد ہا اخیر کمتر بل
 آخر من الکبریت الاخر گشتہ اند لاجرم وقت بودی کہ طالبان صادق بعد از انکہ در
 صحبت و متابعت یکی از بزرگای دین و مقتدایان اہل یقین مرغ روحانی ست ایشان
 از بیضہ بشریت بواسطہ تسلیم صرف این مقتدا کلی بیرون آمدہ بودی بسای زکالان
 مکمل دیگر نظر تربیت و قبول یافتندی و بشر صحبت و سعادت خدمت ایشان
 رسیدند و انوار علوم و معارف احوال از واقفاس گردید بسبب این انتساب تصوف
 و علم باطن متعدد و مضاعف شدی شیخ شہید محمد الدین البغدادی قدس سرہ شاد
 باین معنی فرمودہ اند کہ در سند علم باطن ہر چند واسطہ بنیت ان اسناد عالی تر زیرا کہ
 مشایخ کہ مقتدیان انوار حقیقت اند از مشکات نبوت ہر چند انوار باطنی ایشان را
 اجتماع بشیر راہ بطالب بواسطہ آن روشن تر کہ نور علی نور میدی اسد لنورہ ہر شاد
 و ازینجاست کہ بہ مشایخ را اتفاق است کہ معروف کنی را قدس سرہ تعالی روحہ
 سلسلہ اکثر مشایخ باومی پیوندد انتساب و در علم باطن بہ واسطہ تست یکی بدو و طاعت
 قدس سرہ کہ نسبت او بمعنی حبیب عجیب است و او را بحسن بصیرتی و او را با سیر المتوہن علی

کرم الله وجهه وایشان را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر معروفات را
 انتساب در علم باطن بابام علی بن موسی الرضا است رضی الله تعالی عنهما وایشان را به پدر خود
 امام محمد کاظم رضی الله تعالی عنه وایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه و طریقه ایشان
 طریقه ائمه الهیست است ایا عن جدی رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنانکه مشهورست بسلسله ائمه الهیست
 رضی الله تعالی عنهم در علم ظاهر و علم باطن علما و کبرای است رضی الله تعالی عنهم بیانا
 لغزتها و نفاستها و تعظیم ایشان سلسله الذمیه نامند و شیخ ابو الحسن خرقانی
 انتساب در تصوف بسلسله العارفین ابو یزید بسطامی است قدس الله روحه
 و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت شیخ ابو یزید است و ولادت شیخ ابوالحسن
 بعد از وفات شیخ ابو یزید بحدی بوده است و شیخ ابو یزید را انتساب بابام جعفر صادق
 است و تربیت ایشان هم از روحانیت امام جعفر صادق است و امام جعفر صادق
 انتساب در علم باطن بدو طریقت یکی به پدر خود امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه
 و امام محمد باقر را به پدر خود امام زین العابدین علی بن حسین رضی الله تعالی
 عنهم و امام زین العابدین را به پدر خود سید الشهدا حسین بن علی رضی الله تعالی
 عنه و سید الشهدا حسین بن علی را به پدر خود امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله
 تعالی عنهم و امیر المومنین علی را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر بابام
 جعفر صادق را انتساب در علم باطن به پدر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصید
 رضی الله تعالی عنهم و قاسم بن محمد از کبار تابعین و از فقهای مکیه است که در میان
 تابعین مشهور و ارکسته علم ظاهر و باطن و قاسم را رضی الله تعالی عنه در علم باطن
 بسلمان فارسی است و سلمان فارسی را با وجود دریافت شرف صحبت رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم و شریف سلمان بن ابی بیت انتساب در علم باطن بابو بکر صدیق
 رضی الله تعالی عنه نیز بوده بعد از انتساب به رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم از خلفای رسول علیه السلام کم بر امیر المومنین مقدم بوده اند هم نسبت باطن تربیت یافته اند و
شیخ این طریقه ابوطالب که قدس سره در کتاب قوت القلوب فرموده است که قطب الزمان است
الیوم القیام در مرتبه مقام نائب حضرت ابوبکر صدیق است و در آن زمان که آن دیگر از آن
که فرموده از قطب اند در هر زمان نائب نمایان بر خلیفه دیگر اند حضرت امیر المومنین عمر و حضرت
امیر المومنین عثمان و حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم و شایع تصنیف و
و حالت ایشانند و آن دیگر از صدیقان صفت ایشان نیست که بهر حال
یَقُومُ الْأَرْضَ وَ يَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
مُحَمَّدٌ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
تعالی عنهم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در اواخر حیات خطبه فرموده اند
و در آن خطبه گفته اند اما بعد فان الله عز وجل اتخذ منكم خلیلاً و
لو كنت متخذاً احداً خلیلاً لاتخذت ابابکر خلیلاً و در حدیث دیگر
فرموده است ان الله عز وجل اتخذ ابراهیم خلیلاً و موسی نبیاً و
اتخذنی حبیباً ثم قال و عزتی و جلالی لا و ثون حبیبی علی خلیلی و فیه
و مضمون این هر دو حدیث آنست که اهل اصیبت و ارباب تحقیق گفته اند خلقت
عبارت از دو مقام یکی نهایت مرتبه محبی و این مراد است در حدیث دوم و
دیگر نهایت درجات مرتبه محبوبی باین معنی مراد است در حدیث اول و
همچو کس ابا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در مرتبه شریکت نیست
و لفظ مقام محمود اشاره باین نهایت است و مبنی برین در حکما و آنکه فرمود
صلی الله علیه و آله و سلم اگر کسی را در مقام خاص با من شریکت بودی ابوبکر را
شریکت من است بر آنکه ابوبکر را شریکت من است و در حدیث دوم و لفظ

که علم با بدست اکمل و افضل و اعظم اولیا کرم است بلکه افضل بر صدیقان
 بعد از پیغمبران صدیق اکبر است و کبرای اهل بصیرت را بمنعینی اجماع است و در آن
 بجای دفع خیال کسانی می کنند که برخلاف این اعتقاد دارند و انضلیت را ادیان
 دیگر می کنند از آنچه مذکور گشت از احوال حضرت خواجۀ باقر امدت قالی سمره
 درین محل از بیان سلسلۀ قدس امداد و جهم معلوم می گردد که ایشان را طریقه
 اولیایان بوده و بسیار از مشایخ که درین سلسلۀ مذکور اند اولیای بوده از بعضی آنهایی
 نیست که حضرت شیخ طریقت شیخ عطار قدس الله روحه گفته اند که قومی از اولیایان
 عزوجل باشند که ایشان را مشایخ طریقت و کبرای حقیقت اند و بیان باشند ایشان را
 در ظاهر حاجت پی نبود زیرا که ایشان را حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
 در خج عینیت خود پیروش میداد و بواسطه غیری چنانکه اولیس را داد و درین مدینه
 و این عظیم مقام بود و پس علی تا کرامت انبیا رسانند و این زولت بکه روزی بدست فضل
 الله یونیه من یثبته و الله ذو الفضل العظیم و بسیار از مشایخ طریقی را در او
 سلوک توجه باین مقام بوده چنانکه شیخ بزرگوار ابوالقاسم گرگانی طوسی که سلسلۀ مشایخ
 ابوالخانبختم الدین الکبری قدس امداد و ایشان می پیوند و از طبقه ابوسعید
 ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی اند قدس امداد و جهم و در ابتدا ذکر این بواللهم
 گفته اولیس اولیس و در طریقی سلوک ارواح مقدسه و سائل اند و در حصول
 فیض ربانی و تجلیات رحمانی اما طریقی جذب بکه طریقی وجه خاص است هیچ واسطه
 در میان نبود و مقصود از ذکر لا اله الا الله توجه بوجه خاص که ضروری همه موجودات
 است و التجا و اعصام بصفت قیومیت است چنانکه شیخ عطار قدس سره فرماید

قطر بادشاهان بخون شستیم	پای تا سپهر چون فلک گشتیم	گفته پس با شجایم روز و شب
کی نفس فارغ مباحشید از طلب	چونکه بالطفت چند مسایل	لطیف تو خوشتر شد از لیل و نهار

چون بود جان بخش پادگان	کز محمد اری حق همسایگان	رسم شوزا نگه همراه آمدیم
دولتم ده که چه بیگاه آمدیم	هر که در کویت بدولت یار شد	در تو گم شد و ز جودی نیز ار شد
بتلائی خویش حیران توام	در دم ورنیک هم زبان توام	همستم نویسم مستم به قرار

بو که در گیر و سیکی انصاف نه را انتی کلام محمد پارسا قدس الله سره و حضرت جواد علیه السلام و در آخر
مکتوبات از کتب اول که در جواب حل المسوله غیری نوشته اند میفرایند سوال سوم آنکه در کتاب
این طریقه علمیه است که نسبت آنحضرت صلی الله علیه و آله منسوبست بخلاف سایر طرق اگر دعوی بود که اکثر طرق باجماع
ببینند و حضرت امام حضرت صدیق منسوبست پس اسل و دیگر چو حضرت صدیق منسوب نباشند جواب آنکه حضرت

امام نبی هم از حضرت صدیق ندارد و هم از حضرت امیر رضی الله تعالی عنهما و با وجود
اجتماع این دو نسبت علیه حضرت امام کمالات نسبت در ایشان جداست و از
یکدیگر متمیز است جمعی بنا نسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدقیت اخذ نموده اند
و حضرت صدیق منسوب گشته و جمعی دیگر بواسطه مناسبت امیری نسبت امیری را اخذ
نموده و حضرت امیر منسوب گشته این فقیر تقریبی در پرگنه بنابرین فته بود که آب گنگ
بحسن جمع آمده است با وجود اجتماع محسوس میگرد که آب گنگ علیحدّه است و آب حین
علیحدّه برنجی که گویا در میان برزخی مانده اند که آب یکی بدیگری مخلط نشود و جمعی که
بجانب آب گنگ واقع شده اند از همان آب مجمع آب گنگ میخورند و جمعی که بجانب
حسن اند از آب حین میخورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله سره در رساله
هدیه تحقیق نموده اند که حضرت امیر خاچی از جناب رسالت خاتمت تربیت یافتند
از حضرت صدیق نیز تربیت یافت پس نسبت حضرت امیرین نسبت حضرت صدیق
باشد و فرق چه بود گوئیم که با وجود اتحاد نسبت تعدد خصوصیات محال بحال خودست
لیک آب بواسطه تعدد محال خصوصیات متمیزه پیدای کند و هست که نظر بخصوصیت
هر یکی طریقه با منسوب شود انتی فحاشه بدان ای نور دیده هر چند فحاشان اکابر این طریقه

درین باب بسیار و نیز حوصله تو برای استماع سخنان بلند و بالا ترا چون مستطابان
 درین اوان بسیار قاصدست که این این چیز را کم دارند پس برین مقدمه که در طریق سالک
 ضرورت اقتصاد نموده اند تا از تطویل خاطر ایشان بملال انجامد و نیز در خانه اگر کسی
 حرفی بسنست پس این طریق غلیظه که شمه از خصائص آن مذکور شد باین مشت خالی حساب
 و قطره آبی نسبتاً محمد نعیم الله بلزجی و طنا حنفی مدینه نقشبندی مشرب را از قیوم طریقه
 احمدی محیی سمن بنوئی قیوم زمان منظر تجلیات رحمت شمس الدین حبیب الله مرزا جاجانا
 علیه الرحمة و الرضوان رسیده و ذکر این طریقه از خلیفه ایشان خلیفه محمد جلیل قس الله
 سرالجلیل رسیده و خرقه ملا در عالم رویا از جناب حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه
 نیز رسیده و حضرت ایشان منظر عالم را رضی الله تعالی عنه از شاخ متعدد رسیده و ما
 اعلی و اقوی آنها و بزرگ اند چنانکه در کتب و از مکتوبات خود میفرمایند که ذکر طریقه
 نقشبندی با خرقه و اجازت مطلقه از جناب سید السادات سید نور محمد بدافونی که بدو واسطه
 حضرت قیوم زمانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در دست
 ایشان بسر برده بعد فات ایشان از شاخ متعدد این طریقه استفاده نموده آخر باستانه
 فیض نشانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابدی شامی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز به
 واسطه حضرت قیوم زمانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند جبهه نیاز رسوده
 مدتی در خدمت ایشان صرف کرده که خرقه و اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و شقیه
 حاصل نموده و بحکم این حضرت رضی الله تعالی عنه از نهمین سال تربیت طالبان خدا
 مشغول است خدای تعالی خاتمه بخیر کند انتمی و نیز جای دیگر میفرمایند که حضرت مجدد را
 رضی الله تعالی عنه اجازت این طریقه از حضرت خواجہ باقی با بعد رضی الله تعالی عنه
 رسیده و ایشان را از حضرت خواجہ انانگی رضی الله تعالی عنه و ایشان را
 از حضرت مولانا درویش محمد رضی الله عنه و ایشان را از حضرت مولانا درویش محمد

رضی الله تعالی عنه وایشان را از حضرت خواجه عبید الله احرار رضی الله تعالی عنه وایشان
از حضرت خواجه محمد بن یعقوب چرخی رضی الله تعالی عنه وایشان را از حضرت خواجه علامه والد
عطار رضی الله تعالی عنه وایشان را از حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند رضی الله تعالی
عنه وایشان را از حضرت سید یکمال غنی رضی الله تعالی عنه وایشان را از حضرت خواجه محمد بابا استقامت
رضی الله تعالی عنه وایشان را از حضرت عزیزان علی را میثقی رضی الله تعالی عنه وایشان را
از حضرت خواجه محمود الخیر فغنوی رضی الله تعالی عنه وایشان را از خواجه عارف ریوگری
رضی الله تعالی عنه وایشان را از حضرت خواجه عبدالحق غجدوانی رضی الله تعالی عنه
وایشان را از حضرت خواجه یوسف سمن همدانی رضی الله تعالی عنه وایشان را از حضرت خواجه
بوعلی فاریدی رضی الله تعالی عنه وایشان را از حضرت خواجه ابو القاسم کرگانی رضی الله تعالی
عنه وایشان را از حضرت خواجه ابو الحسن خرقانی رضی الله تعالی عنه وایشان را از حضرت خواجه
بایزید بطامی رضی الله تعالی عنه وایشان را از حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه
بسم حضرت امام بن بایزید از جانب رسیده یکی از جداد وی ایشان امام قاسم بن محمد
بن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنهم وایشان را از حضرت سلمان فارسی رضی الله
تعالی عنه وایشان را با وجود صحابیت از حضرت ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنهما
و حضرت ابی بکر را از جانب رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم دویم از جانب جد او پدر
یعنی از پدر خود حضرت امام باقر رضی الله تعالی عنه وایشان را از پدر خود حضرت امام
زین العابدین رضی الله تعالی عنه وایشان را از پدر خود امام حسین سید الشهدا رضی الله
عنه وایشان را از پدر خود حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه وایشان را از جانب
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و این طریقه از حضرت امام جعفر صادق بسم حضرت بایزید
بطامی بابا بسیت یعنی تربیت روحانی رسیده و ملاقات بهمانی واقع نشده و همچنین
ابو الحسن خرقانی را از حضرت بایزید بابا بسیت رسیده بعد از آن سلسل متصل رسیده

زرقا الله بركات هذه الطريقة بحسب هذه المحضرات واین طریق تفتش بندیه از حضرت
 قیوم زمانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سمرندی رضی الله تعالی عنه بحضرت
 عروۃ الوثقی شیخ محمد مصطفی که فرزند ارجمند حضرت مجدد اندرسیده و از ایشان بفرزند
 ایشان شیخ سیف الدین رضی الله تعالی عنه رسیده و از ایشان بحضرت سید نور
 محمد بدونی رضی الله تعالی عنه و بنابر حضرت حافظ محسن رضی الله تعالی عنه که حلیف شیخ
 محمد معظوم ندبور اندرسیده و از ایشان باین نامکامی صوفیان خانقاه مجددیه یعنی
 به فقیر باخجانات رسیده و طریق قادریه و غیره این فقیر از حضرت محمد عابد سنّامی که خلیفه
 شیخ عبد الله که معروف بحضرت شاه گل بودند رسیده و ایشان را از والد خود حضرت
 عازن الرحمۃ شیخ محمد سعید رضی الله تعالی عنه که فرزند کلام حضرت مجدد اندرسیده
 و ایشان را از والد خود حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه رسیده اما نسبت به خان مجریه
 و مقامات نیز همان اتمی و تیر باید دانست هر جا که لفظ حضرت ایشان یا منظر عالم
 یا حضرت بادین رساله ندرج است مراد از این شیخنا و سیدنا و امامنا و مرشدنا حضرت
 سیراجا خجانات شمس الدین حبیب الله اند و شمس الدین حبیب الله لقب شریف
 ایشانست که حضرت شیخ ایشان را باین لقب بلقب نموده و فرموده که در دنیا که عالم شما
 باشد چنانکه نام ایشان سیراجا خجانات مشهور است در عالم غیب نام ایشان شمس الدین
 حبیب الله مشهور و معروف است و تخلص ایشان منظر ازین راه این طریق علی
 مشهور بطریق شبیه منظر به گشت و از علی نور شد و از حضرت سید مراد سیدنا
 سید نور محمد بدونی و از حضرت شیخ شیخ شعیب شیخ محمد عابد سنّامی رضی الله تعالی عنه
 عنهم جمیعین را از ما و عدتک سیراجا خجانات و کلام شیخ فی هذا الباب و نخواهد سجا
 قد وقع الفرغ من ذلک انفسال کار برای ما خوزه سن شکات البنوۃ و الکتاب الصلوة
 والسلام علی حبیب محمد و آله و صحبه اجمعین

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة والتحيات الزکیات النایات فقیر نفیم السید ابراهیم محمدی مجدد
 نقشبندی منظری کلید پند شتار فصل خمس از وصایای ضروری و یقین معنی آورده
 که از زبان الهام تر جان قطب الاقطابی سیدی مرشدی حضرت مرزا جان بابان
 شهید رضی الله تعالی عنه شنیده بنابر ظاهر ارشاد مآثر برادر گرامی محمد حسن ثانی خسته
 بحسن توفیق بحال اتباع سنت جدیده صلی الله علیه وسلم در نصد تحریری آیه فصل
 اول بدان ای برادر که طالب حق را باید که جمیع اوقات شریف خود را بارعایت
 شرائط و آداب طریقت بکمر از ذکر لا اله الا الله و تلاوت قرآن مجید و صلوة نماز
 و کثرت مراقبه مستغرق داشته آنقدر سعی جمیل و جهد بلیغ بکار برد که هیچ مقصد
 و بایستی و هیچ محبتی و رضائی بغیر او تعالی که مقصود حقیقی جمیع صوفیان طرق و
 طالبان حق است در ساحت سینۀ او نماند هیچ حرکتی و سکنتی قولاً و فعلاً و عملاً
 و اعتقاداً بغیر اتباع سنت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم ظاهر و باطناً از جوارح
 و طلب او بوجوه و نیاید و دقیقه از امثال او و امر و انتهای از نواهی فرو گذاشت
 نه فرماید بلکه در انتهای نواهی که از امتیان او امر نافع و سودمند تر است اهتمام
 دارد و از صوفیان و درویشان ستارف پیر بنیرد و از اخلاط دنیا داران سوء
 اعتقاد و پاپران بگریزد و چنانکه از شیر میگریزد و صحبت مبتدع و علماء سوء که خدا را
 پشت داشته دنیا را قبله خود ساخته اند از احتراز لازم شناسد که صحبت با آنها هم
 قاتل بگردد و علماء متشیع و مشایخ متدین بقدر حاجت بنا بر ضرر و ضرر نذر و سوء
 ظن در حق خود و حسن ظن در حق دیگران کمال خود شناسد و شهرت نخواهد داشت
 نه طلبد که در نور نسبت و صفاء باطن ضرر عظیم دارد و در معرفت و بنی منکر درین زمان

پرسا و بر فن اولی است بعل آرد که با جابت قریب و بتاثر طروب نزدیکی می سازد
و خدمت یاران طریق و اختلاف با ایشان نیست شمار و بشرط فانی بودن با یکدیگر بلکه
بعضی اوقات فائده صحت با شیخ می بخشد و ایام زندگی با مردم همچو بوی گل در عالم
بسبر و یعنی بی محبت شرعی گشتی را از آنجا ندقال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسلمین
سلم المسلمون عن یدیه و لسانه و حضرت ایشان شهید رضی الله تعالی عنه میفرمایند را

منظر نشویش چشم و گوش نشو می	سرایه جوشنی و سر و شنی نشو می
باید که بیای خود روی تالبر گور	ای جوهر پاک بار و دشت نشو می

حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره فرموده اند که درویشی پست و شنیست
خاک بخیت و بر و آبکی بخیت نه در کف یا در وی عبث است یا گروی فصل دوم
بدان ای برادر سرگشتی منی درویشی لقمه فیم و اقرا خود نوشته و گفته و آب
حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه درین بابی فرمودند اینست که درویشی
را درین طریق شراط است و ارکان و آن عبارت است از دوام حضور و آگاه
و محبت مشایخ که نطل محبت الهی است جلز کمره و شراط آن عبارت است از دوام محبت
و التزام سنت علی صاحبها الصلوٰة و السلام نتیج محبت صفاء و صفاء حضور در
حضور است و فائده سنت محبت و محبت و نور علی نور است قال الله تعالی قل ان
مَنْ يَحْبِبِ اللَّهَ فَاَتَّبِعْ لِيْ يَجْعَلْ لِّيْ مَغْرَبًا مِّنْهُ وَمَا الْبَلَاءُ الَّذِي سُوِّلَ لِّمَنْ يَّحِبُّ اللَّهَ
وَمَا يَهْنِكُمْ عَنْهُ كَانَتْ هُوَ اِذْ يَنْجَاسُ الَّذِي يَحْبِبُ اَيْتَانِ حضرت ایشان رضی الله تعالی
عنه میفرمودند که فقیر زایران خود با امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاف با
دنیا داران و دوم سوء اعتقاد با پیران که در محبت و نور تخلل و فتور ظهور رسیدن بر سوء اعتقاد پیران
سوء خاتمه نیز فعل تمام دارد اعازنا الله سبحانه من شر ذلک لهذا مشایخ طریقت این هر دو را از
افراط مکه و ولاد و اشهره اند و از ارتکاب این جرکثیر و اندر زبانی فرموده بالجملة غیر تقویت این

یعنی در ارکان و شرائط درویشی نافع و مفید است مبارک و محمود و هر چه در کارخانه این
محل و منزلت شوم و نذیر و فصل سوم بدانکه انسان مجبول است بر آنکه هیچ کس
بدون حصول محبت کسی از کمالان آن کمال نیستی آید بخلاف حیوانات دیگر که
باین صفت موصوف نیستند مثلاً بچه حیوانی چند روزه که از صحبت خبر ندارد
اگر او را در وریا اندازد بواسطه حصول صفت شناوری که خلق و جلی است بلی
سلامت از غرق برکنار خواهد رسید بخلاف انسان صد ساله که بصحبت کسی
از شناوری تعلیم این نیافته اگر او را در وریا اندازد بی اختیار او را بخرملاک
چیزی دیگر در حق او مقصود نیست زیرا که این صفت ذاتی و جلی او نه پس از این
تقریر معلوم شد که تا کسی بدست محبت و خدمت بزرگی که سالها از صحبت بزرگی
دیگر فیض نیاورد حاضر نباشد گوهر مقصود از کمالات درویشی که اعلی و افضل
از کمالات انسانی است بدست نخواهد آورد پس ناچار صحبت شرط اول بر آن
حصول معنی درویشی آید لیکن بشرط رعایت شرائط و آداب شیخ طریقت والا
لا ینتجه للصحة ولا فائدة للمجالس چنانکه اتباع سنت که مستلزم محبت ذاتی
قنای نفس است شرط ثانی از برای حصول این معنی است فصل چهارم
بدانکه اطاعت و انقیاد پیر که نائب پیغمبر است مثل منیب بکار بردن و رضای
خدا در رضای او جوید و جان و مال خود مملوک پیر خود داند بلکه از افراط عشق
و محبت پروانه و بار از جان و دل فدای او باشد و خود را کمالیت بین یی
الغسل بدینست او سپارد که خلاف مرضی او حرکتی و سکنتی از وجود نیاید
و در جمیع احوال از اعمال و اقوال اقتدای پیر خود لازم شناسد چه در صوم
چه در صلوة و چه در حج و چه در زکوة و چه در فقه و چه در حدیث و چه در خوردن
و چه در آشامیدن و چه نشستن و چه برخاستن چه در پوشیدن و چه در خوابیدن

اگر چه بر قول مرجوح عمل و باشد عمل خود نماید آنچه در قسم قاصدا و نسیا بدو بر او زبان
 طعن کنی شاید بلکه قصور را عائد بطرف خود سازد که اگر چه فرموده اند بساست که سبب
 دیگران در حق او حسنت باشد چون دیدن عمل ادا حول زبان روی که چشم
 نسبت احوال معبود تو پیر نیست اول باین امور غلبه محبت در دل و فنا در شیخ حال
 می شود و در رنگ او بحال منصف گردد و فصل پنجم بدانکه از طعام مردم
 بیشتر پیریزد و در طهارت آب بکوشد و در جمیع امور رعایت دال مرغی دارد و
 خصوصا در طعام و شراب از حد تجاوز نکند نه چندان بخورد که دمانت بر آید
 نه چندانکه ضعف جانست بر آید هر چه گیرد مختصر گیرد و هر جا باشد با خدا باشد
 و الا نباشد و بجای اغنیاء و در فتوح ایشان بگیرد که محل شبهت در فتوح
 که محل شبهه نباشد بکنند و بی طلب و سوال اگر چیزی معین گرد و نیز منافی قوت
 نفقه اگر بران اعتماد نباشد و وجود و عدم حساب رایگی داند و از هر یک طمع توقع
 بجز حق تعالی ندارد و بر حصول نعمت شکرت بجا آورد و بر فقدان آن صبر و حجب
 گیرد و در تنگی و فراخی یکسان باشد و اسراف نکند و بخل هم نورزد و اختلاط
 باعیال و اطفال آنقدر دارد که محل بکار خایه باطن نگردد و بهر کس بقدر ضرورت
 آمیزد و در عیادت مرایض و اجابت دعوت که طریق سنت است تا بقدر ورود
 و انکار آن بشرط آنکه محل بدعت و شبهه نباشد هر چند فقیر سراسر غرق عصیان
 و تقصیرات قابل تحریر این سخنان بلند و مطالب ارجمند نبود مگر ابا و انکار از
 درخواست بزرگان خالی از تکلف ندید لهذا سخنی چند از قلم نجته معذور و معوان
 دارند زیاده ما و شما همه را در جمیع امور خدا کافی است و بر آن نجات وانی فی الکلام
 باقل دل و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم
 الهمة النقية

خاتم الطبع و پست نتیجه زیر فکر بلند محبت الفقرا محبوب دلها مجموعه احسان حافظ محمد عبد الستار
 شتایشی که در میان تبیان نبی و نبیانشی که در قیاس قیاس گنج و لایق خداوندیت که آری عارفان بلند نظر و مکتوبه و تصرف جلاش
 ریه و طرا و اوهام و صوفیان فی منظر هوای اوج گری که آتش تو اندر پدید اگر ختم حقیقت ملاحظه و در هر صورت جاوه و نوش پدید
 و در هر دو حال مهرش به عید و اینجا کیست که در میان آید و زبان مجدش کشاید شمع که جهان صورت نیست و معنی دوست و در بعضی نظر
 همه دوست و مصلحت غیر محدود و فاضلت صاحب نظام محمود که اگر گوشت هر چرخ وجود با جودش انبیره حدیث و شن گریه بی فردی از
 شبتان علم به هر چه وجود و غریبی شمع تا جمع امکان و جودت نه نشاند و مورد معین نشاند فلاح علم و بر آل و حجاب کباش که
 بخوشم آفتاب هدایت اند و غنیه قلام نجات و شفاعت بعد از این بنده گنگار محمد عبد الستار در ترمیم و به و غفر له و تو سیر
 اند و اصحاب قاطن هر روز در این راه رباب خالق و امی نماید که سودا هم به حال متعلق احوال در ویشانت و سودا هم به وقت
 مستند انفس متبرک انیشانی و درین شک نیست که صحبت اولیای کامل روح را باینق فاروق و نفس را به قاتل است اما در یافت
 چنان صحبت اگر صحبت از عالم که به این راه و اولیای است و از نظر طالب در قیاب آن البته ملاحظه کلام را با الهام ایشان
 انبیری و در اولیای مستند و مطلق ناشی میگردد و به مومنان بجا و استفاده کیفیت مذاق معرفت میرساند اینجا است که گفته اند
 شمع در سخن نهان غنیمت مانند بود و برگ گل میل دیدن هر که دارد و در سخن بنده را به تبار علیه سوای تلاش کلمات لطیفه شوق و ملاحظه
 ملفوظات قدسیه و در ملاحظه پیوستگی که حکم کنجد و قندین هر دو رساله توجیه خاص و توسل قوت اختصاص عارف باشد شاه و در ملاحظه
 خلق و نشانه علام معل قدس سره هم رسیدگی می بر انفس الکابر و دیگری موسوم به انوار الضمائر که هر کس از طالب اعتقاد
 ملاحظه می تواند که شود و در هر جمله اش هر یک را بجای هر چند کامل تواند بود و چنان باشد که ملاحظه هر چند گانه هادی زمانه صوفی کامل عالم عالم
 عارف باشد و لا تا مولوی محمد نعیم الله رحمه الله که از تالیف معمولات خانقاه شمسیه مغربیه و چهار دانگ عالم لکهنه شمس
 و این من الامس بوده اند و ابواب فیضان هدایت و عرفان بر روی طالبان کشف و الحال بنظر افاده طالعین و اخضر
 نفع رساننی ثنائین این هر دو قالب یک جان را در طبع انسندی واقع لکن و اول شهر حرم الحرم الهی و جری در قالب
 طبع در آورده امید وارم که هر گاه از سیر این گلشن و خیزان را با معارف و عرفان خطی از دلو و ذوق و شوق بر دارند و با

مغفرت و خاتمه الحیر این فقیر را یاد آرند

پرسا و بر فن اولی است بعمل آرد که با جابت قریب و بتاثر قلوب نزدیک می سازد
و خدمت یاران طریقه و اختلاط ایشان نیست شمار و بشرط فانی بودن بایکدیگر بلکه
بعضی اوقات فائده محبت باشد می بخشند و ایام زندگی با مردم همچو بوی گل در عالم
بسیار و یعنی بی حجت شرعی کسی را بر نیانند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسلمین
سلم المسلمین عن یده و لسانه و حضرت ایشان شهید رضی الله تعالی عنه میفرمایند بر ما

منظر تشویش چشم و گوشی نشومی	سرمایه جوشی و سر و دوشی نشومی
باید که به پای خود روی تا لب گور	ای جوهر پاک بار و دشت نشومی

حضرت خواجہ عبید الله حرار قدس سره فرموده اند که دروشی چیست مشکلی
خاک جحیت و بر و آبی سخته نه در کف پا در روی عیالیت پاک روی فصل دوم
بدان ای برادر سرگشته منی دروشی تقدیرم و اقرار خود نوشته و گفته و آب
حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه درین بابی فرمودند اینست که دروشی
را درین طریقه شرائط است و ارکان و آن عبارت است از دوام حضور و آگاه
و محبت مشایخ که ظل محبت الهی است جل کمره و شرائط آن عبارتست از دوام محبت
و التزام سنت علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام نتیجہ محبت صفاء و صفا و حضور در
حضور است و فائده سنت محبت و محبت و نور علی نور است قال الله تعالی قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و ما الی الله التوسل فخذوا
و ما اتهمکم عنه فانتبهوا ازینجا است که حضرت ایشان رضی الله تعالی
عنه میفرمودند که فقیه زبیر یاران خود را امید نمیشوئم مگر از دو چیز یکی از اخلاط یا
دنیا دادن و هم سوء اعتقاد یا پلین که در محبت و نور تخیل و فتور بطور پیر و پیر و اعتقاد پیر
سور خاتم نیز قول تمام دارد ازنا الله حیا من شرفک لهذا مشایخ طریقت این هر دو را از
افزون بلکه ولاد و اشهر و اند و از احکام این جز کثیر و اند و از مبلغ فرموده الجاهل و نقیبت است

یعنی در ارکان و شرائط درویشی نافع و مفید است مبارک و محمود و هر چه در کارخانه این
عمل و مصرف شود و در موم و فصل سوم بیان کند انسان مجبور است بر آنکه هیچ گاه
بدون حصول محبت کسی از کمالان آن کمال پیسنمی آید بخلاف حیوانات و دیگر که
باین صفت موصوف نیستند مثلاً بچه حیوانی چند روزی که از صحبت پدر ندارد
اگر او را در دنیا اندازد بواسطه حاصل صفت شناسی که خلقی و جلی است بی
سلامت از غرق بر کناره خواهد رسید بخلاف انسان صد ساله که بصحبت کسی
از شناسایی تعلیم این نیافته اگر او را در دنیا اندازد بی اختیار او را بخرماک
چیزی دیگر در حق او مقصور نیست زیرا که این صفت ذاتی و جلی او نه پس این
تقدیر معلوم شد که تا کسی مدتاً در صحبت و خدمت بزرگی که سالها از صحبت بزرگی
و بیکر فیض ما دارد حاضر نباشد گوهر مقصود از کمالات درویشی که اعلی و افضل
از کمالات انسانی است بدست نخواهد آورد پس ناچار صحبت شرط اول بر آید
حصول معنی درویشی آمد لیکن بشرط رعایت شرائط و آداب شیخ طریقت والا
لا ینتجه للصحة ولا فائدة للمجلس بپانکه اتباع سنت که مستلزم محبت ذاتی
قنای نفس است شرط ثانی از برای حصول این معنی است فصل چهارم
بدانکه اطاعت و انقیاد پیر که نائب پیغمبر است مثل منیب بکار بزرگ و رضای
خدا در رضای او جوید و جان و مال خود و مملوک پیر خود داند بلکه از انوار عشق
و محبت پر دانه و اراز جان و دل فدای او باشد و خود را کمالیت بین یی
الفسال بدست او سپارد که خلاف مرضی او حرکت و سکنتی از وجود و نیاید
و در جمیع احوال از اعمال و احوال اقتدای پیر خود لازم شناسد چه در صوم
چه در صلوة و چه در حج و چه در زکوة و چه در فقه و چه در حدیث و چه در خوردن
و چه در آشامیدن و چه نشستن و چه برخاستن چه در پوشیدن و چه در خوابیدن

اگر چه بر قول مرجوح عمل اولی شد عمل خود نماید آنچه در قسم ظاهر و نسیب بر او زبان
 طعن نکند شاید بلکه قصور را عائد بطرف خود سازد که اکابر فرموده اند بسیار است که سیئه
 دیگران در حق او حسد است باشد چون دیده فضل ادا حول زبان روی که چشم
 نشست احوال محبوب و توپیر نشست اول باین امور غلبه محبت در دل و فنا در شیخ حال
 می شود و در رنگ او بحال منصف گردد و فصاحتی بخشم بدانکه از طعام مردم
 و مشیت پیر پیروز و در سمارت آب بکوشد و در جمیع اسوارعت ال مرعی دارد
 خصوصاً در طعام و شرب از حد تجاوز نکند نه چندان بخورد که دلبانت بر آید
 نه چندان که از نهان جانته بر آید هر چه گیرد مختصر گیرد و هر جا باشد با خدا باشد
 و الا نباشد و بخت اغنیان رود و فتوح ایشان بگیرد که محل شبهت در و فتوح
 که محل شبهه نباشد بکنند و بی طلب و سوال اگر چیزی معین گردد و نیز منافعی
 لغیر اگر بران اعتماد باشد و وجود و عدم حساب را یکی داند و از هر یک طمع توقع
 بجز حق تعالی ندارد و بر حصول نعمت شکر بجا آرد و بر فقدان آن صبر واجب
 گیرد و در تنگی و فراخی یکسان باشد و اسراف نکند و بخل بهم نوزد و احتیاط
 باعیال و اطفال آنقدر دارد که محل بکار خانه باطن نگردد و در کس بقدر ضرورت
 آئیند و در عیادت مرخص و اجابت دعوت که طریق منت است تا بقدر و ررود
 و افکار آن بشرط آنکه محل بدعت و شبهه نباشد هر چند فقیر سر اسر غرق عصیان
 و تقصیرات قابل تخریر این سخنان بلند و مطالب ارجمند نبود مگر با و افکار از
 درخواست بزرگان خالی از تکلف ندید انداختنی چند از ظلم ریخته معذور و معین
 دارند زیاده ما و شما همه را در جمیع امور خدا کافی است و بر آن نجات دانی نسیب الکام
 ما قل و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم
 الهرة النقیه

[illegible]

